



## نجوا کنندگان جنگ

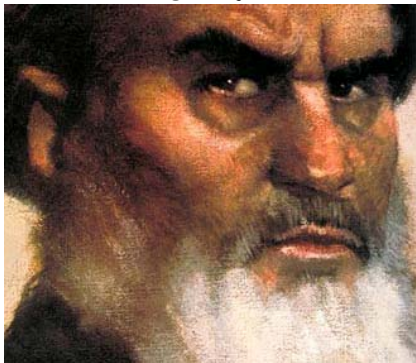
در عراق چه می گذرد؟

بقیه در صفحه 10

\* دیدگاه \*

## چه زمانی " شرایط ویژه " نیست ؟

فواد شمس



" شرایط جنگی را نه بوش دیوانه به وجود می آورد نه احمدی نژاد دیوانه! این مناسبات دیوانه وار نظم سرمایه داری است که به وجود آورنده ی بوش و احمدی نژاد است. دیوانگان بر ما حکومت نمی کنند مگر آن که خود ما هم دیوانه باشیم. برای برون رفت از شرایط جنگی نیز نه به خاتمی و رفسنجانی و کروی و هر کس دیگری می توان امید بست نه به دموکرات های امریکا و هیلاری کلینتون و غیره!" .

بقیه در صفحه 12

## میزگرد رادیو تلویزیون برابری ؛

کاوه مظفری، هژیر پلاسچی و شهاب برهان

## در باره مجادلات جریانات دانشجویی ایران



شهاب برهان

هژیر پلاسچی

کاوه مظفری

بقیه در صفحه 2

## گفتگوی پرویز قلیچ خانی با

## محمد رضا شالگونی

\* نام چپ گذاشتن و به صورت آرمانی گفتن که یک روزی و در یک جایی در ابدیت به هم خواهیم رسید و برای سوسیالیسم مبارزه خواهیم کرد، معنایی ندارد.

بقیه در صفحه 5

## دفتـرهای بیـدار

فقر، جنگ و جهانی شدن خشونت علیه زنان

شهرزاد مجاب - تورنتو

زنان ایران برای درک نظام مردسالاری اسلامی و به منظور مبارزه با آن دویست سال دانش فمینیستی غرب و صد سال دانش فمینیستی در شرق را در دسترس دارند.

مردم ایران دو انقلاب مهم بورژوا - دمکراتیک قرن بیستم را به راه انداختند و در آغاز قرن جدید توانایی آن را دارند که نظام ولایت فقیه، مردسالاری اسلامی و نیز نظام سرمایه داری را برچینند. اما بورژوازی ایران در طول قرن بیستم ثابت کرد که توانایی برقراری دمکراسی بورژوازی و تداوم آن را ندارد.

بقیه در صفحه 13

## به سوگواران گرسنه ی توفان بنگلادش

بقیه در صفحه 11

حسن حسام

## میزگرد رادیو تلویزیون برابری ؛

کاوه مظفری، هژیر پلاسچی و شهاب برهان

## در باره مجادلات جریانات دانشجویی ایران

جنبش دانشجویی و جنبش سوسیالیستی نباید یک چیز تلقی بشوند، در نتیجه، تشکلات شان نباید یک چیز واحد تلقی بشود. من، هم برای جنبش دانشجویی دلوپسی دارم و هم پیش از آن برای جنبش سوسیالیست های ایران. نگرانی دارم از این که یکی کردن جنبش دانشجویی و جنبش سوسیالیستی به زیان جنبش سوسیالیستی و همینطور جنبش دانشجویی تمام بشود.

[ این گفتگو در ۱۹ آبان ۱۳۸۶ ضبط شده و در متن حاضر که از روی نوار پیاده شده است، بجای کلماتی که نامفهوم بوده اند، سه نقطه گذاشته شده است ]

**یاور اعتماد از رادیو تلویزیون برابری :** با سلام خدمت دوستان عزیز شرکت کننده در این میز گرد آقایان کاوه مظفری و هژیر پلاسچی از تهران و آقای شهاب برهان از پاریس. بحثی که امروز داریم پیرامون مسائل جنبش دانشجویی در ایران است و نگرانی هانی که رابطه با اختلافات در این جنبش وجود دارد و این که این اختلافات چه بنیاد و اساسی دارند. ابتدا از آقای کاوه مظفری شروع می کنم. آقای مظفری ممنون می شوم از شما که بررسی نی داشته باشید از نظراتی که امروز در جنبش دانشجویی مطرح است و روی چه محورهای متمرکز اند. نظر تان در این رابطه چیست؟

**کاوه مظفری:** سلام می کنم به دوستان و سایر شنوندگان. سوال شما خیلی کلی است من هم یک جواب کلی می توانم بدهم. در فرصت های بعد بیشتر می شود باز کرد.

بعدها شکست پروژه اصلاحات دوم خرداد، در درون جنبش دانشجویی گفتمان هانی شروع به شکل گرفتن کرد. بحث گذر از خاتمی، بعد شعار تحکیم حرکت کرد به سمت دیده بانی جامعه مدنی و بعد این برنامه خودشان را نقد کردند و این شعار در واقع عقیم شد. این یک مدل حرکت بود، همزمان جریانات مستقل دانشجویی هم در حال شکل گرفتن بودند ... که به راحتی نمی توانستند فعالیت کنند، این ها هم به ساختن گفتمان های مختلف خودشان شروع کردند. ... چه حتما در حوزه لیبرالیستی با وجهه کاملاً سکولار. به این شکل می شود اینطور استنباط کرد که الان سه گفتمان هست : گفتمان لیبرال و چپ و ... اصلاح طلب در جنبش دانشجویی در جریان است. در جدال های اخیر بیشترین ... که در این مدت وجود داشته از یکسو درگیری بین نیروهای چپ و آن هانی که لیبرال اند - این اسم گذاری ها اسم گذاری های چندان دقیقی نیست - از یکسو دیگر هم بین بعضی نیروهای چپ هم مجادلاتی وجود داشته است.

**یاور اعتماد :** آقای پلاسچی نظر شما را در باره این بحث ها و گرایشانی که امروزه در جنبش دانشجویی هست می خواهیم بشنویم و آیا اصولاً این گرایشات چقدر بنیاد واقعی دارند و بر اساس واقعیت های موجود در پایگاه اجتماعی این جنبش ها هست و ارزیابی شما از این اختلافات و گرایشات مختلف که امروز شکل گرفته و یک مقدار کار ایجاد یک جنبش همبسته را سخت کرده چیست و آن ها را چقدر واقعی و طبیعی یا غیر واقعی می بینید؟

**هژیر پلاسچی :** درود بر شما سلام می کنم به رفقای که در میز گردش حرکت کرده اند و به بینندگان تلویزیون برابری.

به اعتقاد من این اختلافات یک وجه اش به شرایط اجتماعی ما ارتباط دارد ولی نمی توانیم بگوئیم که این نیروها با بدنه اجتماعی شان ارتباط گرفته اند و به همین دلیل است که اختلافات پدید آمده است. به گمان من مشخص کردن این اختلافات، بحث روی این اختلافات و روشن کردن نقطه نظرهای طیف های مختلف درون جنبش دانشجویی قدم اول است برای این که هر کدام از این طیف ها بروند با آن بخش از جنبش اجتماعی که معتقدند می توانند نمایندگی اش بکنند یا معتقدند که با آن ها همبستگی دارند ارتباط برقرار کنند و با بدنه اجتماعی ارتباط بگیرند. همانطور که آقای مظفری هم گفتند این اختلافات فقط بین لیبرال ها و چپ ها نیست؛ این اختلافات بین نیروهای مختلف چپ هم وجود دارد و اتفاقاً به نظر من روشن کردن اختلافات نیروهایی که در درون جنبش چپ دارند فعالیت می کنند مهم تر است به این دلیل که متأسفانه گاه از بدنه می شود فعالیت که در شهرستان ها فعالیت می کنند یا فعالین خارج از کشور به این اختلافات آگاه نیستند و آن ها را نمی شناسند و نمی دانند که این ها با هم چه تشابه هانی و چه تفاوت هانی دارند. ظاهراً برآورد دوستان این است که نیروهایی که تحت نام چپ دارند فعالیت می کنند یکی هستند و هیچ اختلافی وجود ندارد. نه، این اختلاف ها وجود دارند و اتفاقاً به نظر من خیلی جدی اند و در آتیه جدی تر هم خواهند شد بخاطر این که اختلافات مبنایی اند.

**یاور اعتماد :** آقای شهاب برهان ممنون می شوم از شما که نقطه نظر تان را بشنویم که جنبش دانشجویی را در داخل ایران به دقت دنبال می کنید. این اختلافاتی که شما می بینید چقدر مبنای واقعی دارند و ارزیابی شما از این اختلافات چیست؟

**شهاب برهان :** با سلام به دوستان عزیز آقایان هژیر پلاسچی و کاوه مظفری و به شما آقای یاور اعتماد.

من نمی خواهم در جزئیات اختلافاتی که هست وارد بشوم چون دوستان در وسط گود هستند و اطلاعات شان بیش تر از من است. آنچه می خواهم بگویم این است که اختلافاتی که وجود دارد، چه اختلافات میان چپ ها و لیبرال ها و چه در بین خود چپ ها، طبیعی اند. دانشگاه الان در یک دوره گذار است و ما می دانیم که تشکل های رژیم ساخته از چه سابقه ای برخوردار بوده اند و در این ها تحولاتی در طی نسل ها به وجود آمده، تغییراتی ایجاد شده و همینطور جریان چپ دانشگاه که به هر حال انعکاسی از تحولات عمومی در جامعه است. من وجود این اختلافات را طبیعی می دانم و وجود هم خواهند داشت.

اگر چه این مباحث و این گرایشات در متن جنبش دانشجویی و در محیط دانشگاهی مطرح اند، اما مهم است توجه کنیم که جنبش دانشجویی و جنبش سوسیالیستی نباید یک چیز تلقی بشوند، در نتیجه، تشکلات شان نباید یک چیز واحد تلقی بشود. من، هم برای جنبش دانشجویی دلوپسی دارم و هم پیش از آن برای جنبش سوسیالیست های ایران. نگرانی دارم از این که یکی کردن جنبش دانشجویی و جنبش سوسیالیستی به زیان جنبش سوسیالیستی و همینطور جنبش دانشجویی تمام بشود. خود این بحث ها می توانند وجود داشته باشند ولی باید در عین حال دید که آیا این بحث ها باعث تقویت جنبش دانشجویی از یک طرف و باعث تقویت جنبش سوسیالیستی از طرف دیگر می شود یا سبب تضعیف شان؟ جنبش دانشجویی الزاماً نه جنبش سوسیالیست هاست، نه حتماً با ایندولوژی سوسیالیستی است، و نه دانشگاه را می شود فقط به رادیکال ها محدود کرد. دانشجویان از همه اقشار و طبقات اجتماع می آیند و نمی شود توقع داشت که همه شان رادیکال بشوند و دست به ریشه ها بزنند. جنبش دانشجویی از هر گرایش را باید در جهت منزوی کردن همه نهاد ها و فعالین و مطالبات عمومی و پایه ای خود دانشجویان بسیج کرد و عمومی دموکراتیک و مطالبات عمومی و پایه ای خود دانشجویان بسیج کرد و از همه شان توقع نداشت که الزاماً سوسیالیست بشوند یا دست به ریشه ها ببرند. حرف من در رابطه با جنبش دانشجویی این است که اختلافات طیف های مختلف دانشجویان بر سر این سطح از مسائل و مثلاً دعوی میان سوسیالیست و لیبرال - که البته دعوای سیاسی و واقعی اند - نباید نصف بندی و مبارزه متحد سیاسی آن ها را در برابر استبداد و عمل و وابستگی حکومت از جمله همین « بسیجی ها » و « تحکیم وحدت » تحت الشعاع قرا بدهد و به حاشیه براند. نگرانی دارم که رژیم از این اختلافات و تفرقه ها بهره برداری بکند و از تهدیدهایی هم که اخیراً بعضی از انجمن های اسلامی مبنی بر برخورد با چپ ها کرده اند نگرانم که به درگیری هانی کشیده بشود که حتماً اگر رژیم برای ایجاد آن دسیسه نکند، این حوادث بهترین فرصت ها را برای سرکوب جنبش دانشجویی و بخصوص چپ ها به دست اش خواهد داد.

نکته دیگری که می خواهم به کوتاهی بگویم این است که جنبش سوسیالیستی هم اگر چه الان خودش را به این شکل در دانشگاه نشان می دهد، باید بداند که جنبشی صرفاً دانشجویی نیست و باید برای خودش در محیط بیرون از دانشگاه تکیه گاه هانی درست کند و در جامعه ریشه بدواند و در بیرون از دانشگاه، تشکل ها و محافل سوسیالیستی و پنهان از چشم رژیم و حتی المقدور غیر قابل ضربه خوردن ایجاد کند ولی در دانشگاه هم به اشکالی متناسب بتواند فعالیت کند. تشکل های سوسیالیستی چپ ها نباید در تشکل های دانشجویی شان خلاصه بشود، نباید صرفاً در محیط آشکار و علنی دانشگاه موجودیت داشته باشد، در محیطی که مثل حوض دو سر است، نسل ها از یک طرف می آیند و از یک طرف می روند؛ ثباتی در آن جا وجود ندارد. دانشجویان سوسیالیست فعلی امروز در دانشگاه هستند، فردا نیستند. باید تداوم حضور سوسیالیست ها را هم در جامعه و هم در دانشگاه بعنوان بخشی از جامعه تضمین کرد.

**یاور اعتماد :** بحث را با شما پیگیری می کنم آقای کاوه مظفری. دوستان اشاره داشتند به اختلافات و گرایشات درون جنبش دانشجویی. آیا ضرورت یک تشکل مستقل دانشجویی که بتواند استوار باشد بر خواست عموم دانشجویان و یک جنبش رادیکال دانشجویی را بتواند به وجود بیاورد چقدر در بین فعالین جنبش دانشجویی زمینه دارد و فکر می کنید چگونه می توانند بر این اختلافاتی که اشاره کردید فائق بیایند و یک جنبش دانشجویی قوی که بتواند علیه استبداد مبارزه کند و سنت دیرینه خود و وظیفه خوش را به نحو احسن انجام بدهد به وجود بیاید؟

**کاوه مظفری :** من بر اساس چیزهایی که می دانم، تصورم این است که وقتی بحث در باره ضرورت اتحاد و همبستگی و تشکل های فراگیر میشود تا یک حدی همه موافق اند اما مسئله آن « حد » است. این یک سطح خیلی پایین و حداقلی دارد ولی وقتی بیش تر می شود و در حوزه های بیش تری درگیر می شود باعث می شود که اختلافات بیش تر خودشان را نشان بدهند، یعنی به جانی می رسد که مثلاً فلان نیروی این سمت طیف حاضر نیست سر یک

چیزهایی با فلان نیروی آن سمت طیف بر سر یک میز بنشینند و در یک شکل گسترده همکاری بکنند. ضرورت ایده تشکل گسترده را همه پذیرفته اند ولی ... بهیچوجه عینی نیست. وقتی عینی می شود که محور اتحاد و همبستگی گروه ها و طیف های مختلف یک محور حداقلی باشد. از این نظر می شود گفت که این بحث و جدل ها و اختلافات از این لحاظ خوب است که کمک می کند به شناسایی این محور حد اقل، یعنی در کشاکش این بحث ها و این جدل ها طیف ها و جریان های مختلف وقتی با هم بحث می کنند می فهمند که سر چه چیزهایی کاملاً از هم دور اند و سر چه پایه های حد اقلی است که می توانند با هم اختلاف بکنند. از این وجه اگر نگاه بکنیم می بینیم این اختلافات و درگیری ها یک سویه مثبت در بلند مدت دارد اما مسئله اینجاست که با توجه به شرایطی که جامعه ایران دارد این فضای سیاسی آشوب زده که هر لحظه ممکن است اتفاق عجیب و غریبی بیافتد آیا این فرصت برای فعالین جنبش دانشجویی و کنشگران جنبش دانشجویی فراهم می شود که بتوانند به بحث و جدل هایشان، به این کشاکش هایشان، به اختلافات شان ادامه بدهند؟ مسلماً اگر فضای جامعه فضای آزاد دمکراسی بود این بحث ها خیلی خوب بود و می بایست ادامه پیدا می کرد و نتیجه اش مسلماً مثبت بود، چه در کوتاه مدت چه در بلند مدت، اما مسئله اینجاست که با توجه به این فشار سیاسی و فضای سرکوب و کنترل آیا امکان آن هست که ما به یک فاز بلند مدت برسیم؟ آیا این جدل های کوتاه مدت ممکن نیست بهانه ای به دست نیروهای سرکوب بدهد هم برای تشدید اختلاف و تفرقه افکنی بین نیروها، هم برای زیر ضرب بردن این فعالین.

**باور اعتماد:** آقای هژیر پلاسچی نظر شما را در این رابطه بشنویم که آقای کاوه مظفری مطرح کردند که ضرورت اتحاد احساس می شود. در شرایطی که استبداد اینقدر دارد به شدت عمل می کند و چپ و راست هم نمی شناسد و به نوعی اکثر دانشجویان را بخاطر فعالیت هایشان دستگیر می کند آیا این ضرورت عینی وجود ندارد که یک تقابل گسترده از طرف تمامی دانشجویان به وجد بیاید صرفنظر از اختلاف نظرانی که دارند و می توانند روی آن ها بحث کنند ولی در عین حال روی نقاط اشتراک خودشان هم بتوانند در اتحاد با هم بایستند و دفاع بکنند؟ شما چه نظری دارید؟

**هژیر پلاسچی:** ضمن این که نگرانی های آقای مظفری را درست می دانم که آیا با این همه پر هیمنه استبداد امکان این که این اختلاف نظرها به یک ... در دراز مدت منجر بشود یا نه وجود دارد یا نه، من هم این نگرانی را دارم ولی می خواهم یک چیز را بگویم. ضمن این که به نظر من این ضرورت احساس می شود که جنبش دانشجویی بتواند در کلیت خودش، با تمام طیف های درونی خودش یک مبارزه ضد استبدادی را سازمان بدهد ولی انتلاف یک حداقلی را نیاز دارد. شما با نیروی می توانید انتلاف کنید که بتواند اخلاق لازم برای انتلاف را رعایت کند. نیروی که این اخلاق را رعایت نمی کند، شما را دور می زند، شارلاتان بازی در می آورد، نیروی که فقط برای این با شما انتلاف می کند که بتواند از بین نیروهایی که حول شما متشکل شده اند جذب نیرو بکند، با این نیرو طبعاً نمی شود انتلاف کرد. در ضمن من ترجیح می دهم بعنوان یک فعال چپ اسم ام در کنار جریانی که همچنان گمان می کند جنبش چپ نیاز به قهرمان و شهید و ... و پرچمدار دارد نیاید؛ نیروی که فکر می کند با فحاشی و گل آلود کردن آب می تواند دهان مخالفین فکری اش را ببندد، نیروی که تنها چیزی که دارد افتخار به سوابق نه چندان .... اش است من دوست ندارم با این نیرو یکجا بیایم. این حد اقل برای جنبش دانشجویی که ما بطور اخص در باره اش بحث می کنیم ضرورت دارد. و بعد در کلیت اش درون جامعه، درون همه جنبش های اجتماعی به این حد اقل ها برای انتلاف نیاز هست.

**باور اعتماد:** آقای برهان احتمالاً این بحث ها و نقطه نظرها در سنت دانشجویی وجود داشته است ولی در هر حال علی رغم اختلافات نظری توانسته باشند به نوعی همفکری ها و هم نظری هانی بین نیروها که می توانسته برای سرنوشت کل جنبش دانشجویی تعیین کننده باشد رسیده باشند. به نظر شما آیا واقعاً با اختلافاتی که ما امروز حتا در میان خود چپ ها و نه فقط با لیبرال ها و گرایشهای راست و چپ به شدت عمل می کند تجربه شما در این رابطه چیست و فکر می کنید از این گذرگاه چگونه باید خارج شد؟

**شهاب برهان:** یک وضعیت متناقضی وجود دارد. از یک طرف این بحث ها طبیعی است بخصوص که یک دوران گذار است و یک ثبات فکری و سیاسی مخصوصاً در دانشگاه وجود ندارد و نسل جوان چپ ایران هم در یک دوره رشد و پویایی است و طبیعی است که اختلاف نظر ها و مرزبندی ها هم وجود داشته باشند. این ها حتا مثبت هم هست ولی اگر این اختلافات ایندولورژیک یا اختلافات سلیقه ای باعث بشود که رفقا فراموش کنند که در زیر ساطور عریانی قرار دارند که بالای سرشان و در حال فرود آمدن است - همانطور که دوستان گفتند که خودشان هم این خطر را کاملاً حس می کنند - اگر این ساطور را نادیده بگیرند و با همدیگر گلاویز بشوند معلوم است که نتیجه چه خواهد بود. اگر اینطور بشود، نشان ناپختگی سیاسی این حرکت خواهد بود.

برای حذر از این خطر و عبور از آن، باید روی حداقلی هانی انتلاف کرد. من صلاحیت ندارم از راه دور در باره شکل ونحوه تشکل دانشجویی و این که مثلاً آیا یک تشکل واحد شدنی هست یا نه نظر بدهم ولی حد اقل این است که

اگر هم تشکلات مختلف، هم لیبرال - ولی ضد استبداد - وجود دارند و هم چپ که بین خودشان هم اختلافاتی هست و گرایش های متعدد و متکثر دارند، این ها می توانند با هم انتلاف بکنند. مبنای انتلاف واقعی، فقط می تواند مطالبات واقعی بدنه دانشجویی باشد. اگر فقط یک عده رهبران و روشنفکران و تشکلات آن ها بین خود انتلاف کنند، به درد جنبش دانشجویی نمی خورد و توان و عضله مقابله با استبداد را نخواهد داشت. اینهمه سوسیالیست های ما در بحث هایشان تأکید دارند که باید رادیکال بود و دست به ریشه ها برد، اولاً همانطور که گفتیم نباید انتظار داشته باشند که همه دانشجویان رادیکال بشوند. رفقای سوسیالیست مسابقه رادیکالیسم با آن ها نگذارید؛ شما کار خودتان را بکنید، شما وظایف خودتان را دارید و بگذارید آن ها هم هر طور می خواهند جلو بروند ولی آن ها بعنوان دانشجوی مطالباتی دارند، مسائل زیادی دارند، مسائل خوابگاه، مسائل مالی، مسائل آینده شغلی، مسئله فشار بر دختران و آیتاتید و بسیاری مسائل از این قبیل دارند که شما بیش تر از من اطلاع دارید. این ها پایه هائیت برای بسیج بدنه دانشجویی و روی این ها می شود واقعاً دانشگاه را بسیج کرد و به حرکت در آورد - اشکال اش چندان اهمیت ندارد و پیدا می شود - ولی اگر قرار باشد جنبش دانشجویی صرفاً یا عمدتاً از طریق ایندولورژیک و مثلاً دعوی سوسیالیسم یا لیبرالیسم حرکت کند، این اصلاً به معنای فراموش کردن جنبش دانشجویی و ظرفیت مبارزه آن با استبداد است.

موضوع دیگر این است که در برابر خطر سرکوبی که احساس می شود، امنیت راست ها و لیبرال ها بیش تر از فعالان سوسیالیست خواهد بود. رژیم از کسانی که بعنوان سوسیالیست و چپ در دانشگاه شناخته می شوند نخواهد گذشت. نمی خواهم کسی را بترسانم ولی واقعیت این است، نخواهد گذشت، هرگز نخواهد گذشت. این است که فعالین سوسیالیست خیلی باید به فکر امنیت فعالیت خودشان باشند. منظورم صرفاً امنیت جانی نیست، امنیت مداوم فعالیت هم هست. آقای کاوه مظفری مطلب جالبی در باره رابطه ارزش ها و هزینه ها نوشته اند که من خیلی استفاده کردم. باید ببینیم فعالان سوسیالیست می توانند دیالکتیک بین ارزش های مبارزاتی و هزینه ای را که لازم دارد تنظیم بکنند که قربانی دعوا با لیبرال ها و با انجمن اسلامی نشوند؛ این ها حتماً باید محافل و تشکلات سوسیالیستی خودشان را بیرون از دانشگاه در متن جامعه درست کنند تا از ضربات دانشگاه نابود نشوند و اینطور نشود که با متلاشی شدن تشکل دانشجویی شان از میان بروند.

من در نگرانی دوستان از خطرات سرکوبی که الان هست شریکم ولی فکر می کنم رادیکال بودن و دست به ریشه ها بردن که اینهمه مورد تأکید رفقااست، روش رادیکال هم می خواهد. روش رادیکال این نیست که جنبش دانشجویی را در بحث های ایندولورژیک و دعوای نظری غرقه کنند و خودشان را سر این مسائل تکه پاره کنند بلکه روش رادیکال این است که دست به بدنه جنبش ببرند و بدنه جنبش را با مطالبات واقعی و ملموس برای بدنه جنبش و نیز در برابر استبداد بسیج کنند و به حرکت در بیاورند.

این ها کار یکی دو روز نیست؛ جنبش سوسیالیستی باید بتواند مقبولیت و محبوبیت بین اکثریت دانشجویان - یعنی بدنه را - در طول زمان، در دراز مدت به دست بیاورد؛ حتا از طریق کار روی دانش آموزان طبقات پایین که نسل آینده دانشگاه ها هستند. جنبش دانشجویی فقط دانشجویان امروز نیست، باید سعی کرد لایروبی دانشگاه از کثافتاتی مثل « بسیج » از طریق نسل های آتی و آب پاکیزه ای که از بیرون خواهد آمد صورت بگیرد. فعالین سوسیالیست برای این کارها باید برنامه های دراز مدتی داشته باشند و این ها محتاج فعالیت هانی در بیرون از دانشگاه هم هست.

**باور اعتماد:** آقای کاوه مظفری فعالان رادیکال جنبش دانشجویی در ایران چقدر تلاش می کنند که حیطه عمل خودشان را به بیرون از دانشگاه بکشاند و با جنبش های طبقات محروم ارتباط برقرار کنند و در عین حال از خواست عمومی دانشجویان دفاع کنند؟ به نظر شما چپ رادیکال و سوسیالیست چه ویژگی هانی باید داشته باشد؟

**کاوه مظفری:** من هم تأیید می کنم حرف آقای برهان را در تعریفی که از « رادیکال » ارائه دادند. اگر بخواهیم با اسامی بازی بکنیم آنوقت آن عنوان چپ رادیکالی که بعضی جا ها استفاده می شود وجود خارجی و عینی ندارد؛ ما به ازای خارجی اش اصلاً قابل لمس نیست به آن معنی که جریانی باشد که هم اهداف رادیکال داشته باشد، هم رفتار رادیکال داشته باشد و با سایر جنبش ها هم پیوند داشته باشد. به این شکل می شود گفت که تقریباً از پایان دوره اصلاحات به این سمت خیلی از فعالان دانشجویی به دلیل این که فعالیت توی دانشگاه ها بشدت محدود شد، متمایل شدند به سمت سایر جنبش های اجتماعی که بیش ترشان جنبش زنان و جنبش کارگری بودند و توی این فضاها فعالیت می کردند. البته این فضاها هم فضاهای محدودی بودند. شاید بشود گفت که جنبش زنان بزرگتر است، جنبش کارگری بخاطر فشارهایی روی این جنبش هست محدودتر است. آن دوره ای که سندیکای شرکت واحد فعالیت می کرد خیلی از فعالین دانشجویی به سندیکا کمک می کردند، سعی می کردند به طرق مختلف به آن یاری برسانند. اما الان تعداد خیلی اندکی هستند که ادعای رادیکال بودن دارند و خودشان را در پیوند با یک طبقه کارگر موهوم می بینند، اما کاملاً بالعکس است یعنی قبول می کنند که این ها

سردمداران حرکت .... هستند و در فردانی که فرصتی فراهم شد حتماً طبقه کارگر به پشتیبانی این ها می آید و این ها می توانند انقلاب سوسیالیستی را رهبری کنند. یک تعداد اندکی هستند که خودشان را در آسمان ها نماینده طبقه کارگر می دانند و در واقع هیچگونه پیوند ارگانیکی ندارند. اما از دیگر سو فعالین دانشجویی هستند که با جنبش های زنان و با جنبش کارگری در پیوند هستند و فعالیت می کنند؛ شاید اصلاً بشود گفت که اهل آن جنبش ها هستند که در جنبش دانشجویی هم حضور دارند. از اینجهت بیش تر این فعالین چپ هستند. تعدادی از دانشجویانی که اندیشه های لیبرال دارند یا اصلاح طلب اند یا ملی - مذهبی ها همه در حوزه فضاهای سیاسی دانشجویی باقی مانده اند. آیا بسیاری از فعالینی که اندیشه های چپ دارند، ...، توانسته اند در فضای جنبش های اجتماعی حضور پیدا کنند و فعالیت بکنند، بگذریم از تعدادی که مارک و لقب رادیکال را بر خودشان می زنند اما چنین رفتاری ندارند. از این منظر هم من موافق با آقای برهان که رادیکال بودن در واقع در روش است و تأیید می کنم حرف آقای پلاسچی را در باره آن بحث اخلاقی که مطرح کردند که تعیین کننده حد اقل های انتلاف است. در واقع این تعداد افرادی که از برجسب ها و مارک ها و مدال های « رادیکال » فقط برای مطرح کردن خودشان و فرصت طلبی استفاده می کنند، این ها افراد اندکی هستند در درون جبهه گسترده چپ که مانع از انتلاف های بین نیروها می شوند، مانع از وحدت های تاکتیکی می شوند. اگر این ها مجبور بشوند که به اخلاق کارگری تن بدهند خیلی از این مسائل حل می شوند. البته این نوع بی اخلاقی ها صرفاً منحصر به این ... نیست، مسلماً در بین نیروهای لیبرال کثرت خیلی بیش تری دارد با این که در این موضوع قبلی که در دانشگاه هم یک ...مدیریت دانشگاه هم برگزار شد، خیلی از نیروهای لیبرال نشان دادند که چطور می خواهند ضعف خودشان را با کوبیدن بقیه ببوشانند. اما ما بعنوان نیروی چپ بد نیست که اول از خودمان شروع کنیم و بعد از آن ها انتقاد کنیم.

**یاور اعتماد :** آقای پلاسچی ما در جنبش چپ و سوسیالیستی فرقه گرانی را تجربه کرده ایم که به شدت به جنبش سوسیالیستی و چپ رادیکال ما ضربه زد و آن را شقه شقه کرد و تأثیر منفی خود را در حرکت های اجتماعی و طبقاتی ایران بر جا گذاشت. الان شما فکر می کنید که این چپ رادیکال، چپ سوسیالیست باید چه ویژگی هائی داشته باشد تا بتواند هم با فرقه گرانی مبارزه بکند و هم بتواند با پایه اجتماعی اش که کارگران و زحمتکشان و محرومان هستند پیوند برقرار کند و در عین حال در بین جنبش دانشجویی بتواند به اصلی خودش که همانا دفاع فعال و مؤثر از خواسته های دانشجویی است بتواند عمل کند. معیارهای شما برای این موضوع چیست؟

**هژیر پلاسچی :** من خودم را چپ رادیکال می دانم. چپ رادیکال آئی نیست که امروزه در دانشگاه های ایران موجود است. چپ رادیکال را همانطور که آقای برهان هم فرمودند به معنای مفهومی اش بکار می برم. اما برای این که پاسخ سوال شما را بدهم می خواهم برگردم و اشاره ای به صحبت های آقای برهان بکنم. ما سر تجمع پلی تکنیک با یک کمدی نی رویرو شدیم که کل نیروهای موجود در دانشگاه ها اعم از مذهبی های انجمن های اسلامی، لیبرال های انجمن اسلامی، لیبرال های دانشگاه تهران، چپ ها- تمام نیروهای متفاوت شان - در مجموع توانستند ششصد - هفتصد نفر را به این تجمع بکشاند. خوبینانه بگویم حتی اگر هزار نفر را در آن تجمع در نظر بگیریم، دانشگاه های تهران پنجاه هزار دانشجوی دارند؛ یعنی ما فقط توانستیم % ۲ دانشجویان دانشگاه های تهران را به یک تجمع بکشانیم. بنا بر این من گمان می کنم که این مسأله همه ماست که چگونه با بدنه ارتباط بگیریم، چگونه بتوانیم دست به ریشه ها ببریم، چگونه بتوانیم در عمل هم رادیکال باشیم. اما یک مورد دیگری که ماایل ام به آن اشاره کنم، این است که این بحث های نظری به نظر من در کنار تمام این تلاشی که فعالان جنبش دانشجویی دارند می کنند می تواند برای تماس گرفتن با بدنه راهگشا باشد. ما وقتی بتوانیم تفاوت هایمان را توضیح بدهیم آتوقت بدنه تکلیف خودش را در برخورد با ماها می داند.

اما این که چگونه با این فرقه گرانی و سکتاریسم جنبش چپ باید مقابله بشود به گمان من ما به فرهنگ دمکراتیک نیاز داریم و نمود عینی این فرهنگ دمکراتیک را باید در عمل دمکراتیک و گفتمان دمکراتیک و فعالیت دموکراتیک ببینیم. نیروی که فعالیت های دیگران را به رسمیت نمی شناسد، معتقد است همه بغیر از خود اش کار یاره ای می کنند و در ضمن سعی می کند از خودش چهره ای قلابی نشان بدهد که رهبری همه جنبشهای اجتماعی را در دست دارد- و ما متأسفانه یک چنین گفتمان و یک چنین ادبیاتی را هنوز اینور و آنور می بینیم - روش این نیرو به باز تولید سکتاریسم منجر خواهد شد. به گمان من چپ امروز بشدت نیاز دارد که در درون خودش تمرین دمکراسی بکند.

**یاور اعتماد :** بحث را با آقای برهان به پایان می برم. آقای برهان ما در بین فعالین جنبش کارگری به این شدت و حدت که امروز در بین جنبش دانشجویی اختلاف نظر و برخورد هست شاهد نیستیم. شما علت این را در ضعف آن ها می دانید یا در واقع بینی آن ها؟ و در صحبتی که دوستان مطرح کردند و معتقد اند که در این دوره این بحث ها ضرورت دارد و می تواند باعث بشود که پایگاه اجتماعی و مخاطبین بیش تر با فعالین جنبش دانشجویی آشنا

باشوند. ولی آیا باید یک چنین فاصله ای بین فعالین دانشجویی و توده های دانشجویی وجود داشته باشد؟

**شهاب برهان :** من هم تأیید می کنم که این بحث ها می توانند مفید باشند منتها من گفتم به شرط این که جنبش دانشجویی را از تقابل سیاسی با رژیم و عمال اش در دانشگاه و بسیج شدن حول مطالبات واقعی دانشجویان باز ندارند. منافع واقعی و صنفی توده دانشجوی چیز کمی نیست، گزارشاتی که من در باره مشکلات دانشجویان می بینم نشان می دهد که دانشجویان واقعا از جهات مختلف زیر فشار هستند؛ این مسائل را نمی شود صرفاً بخاطر این که مسائل صنفی و مسائل زندگی عادی اند تحقیر کرد و نادیده گرفت. بدون این مطالبات نمی شود جنبش دانشجویی را بسیج کرد. صرفاً با مباحثات نظری نمی شود جنبش دانشجویی را بسیج کرد. البته از طریق همین مباحثات هم می شود در دانشگاه خیلی تأثیر گذار بود و به استحاله نیروها کمک کرد. نیروهای مستعد تحول وجود دارند و می بینیم که رژیم برخی از انجمن های اسلامی را منحل کرده است به دلیل این که موی دماغ اش شده اند. این مباحثات در صورتی می توانند مفید باشند که شرایط را در نظر بگیریم، جهت از گم نکنیم و اصل قضیه را که مبارزه مشترک با استبداد است فراموش نکنیم.

در جواب شما به این که به چه دلیل فعالین جنبش کارگری کم تر درگیر اختلافات و تنش هائی می شوند که در دانشگاه هست تحقیقی نکرده ام تا بطور مشخص دلیل ارائه کنم ولی به هر حال تجربه همه نسل ها نشان می دهد که در جنبش های روشنفکری طبیعتاً باز مسائل نظری خیلی بالاتر است، تفکرات انتزاعی و با مسائل از زاویه تجرید برخورد کردن قوی تر است تا کارگری که شبانه روز خیلی ملموس تر با سختی های زندگی مواجه است. کارگر بیش تر از روشنفکر نیازمند این است که زندگی اش استحکام داشته باشد؛ محاسبات زندگی واقعی را بیش تر دارد. شاید این دلیل اش این باشد که کارگرها مصالح حرکت خودشان را حسی تر می فهمند و لمس می کنند.

در هر صورت چیزی که امروز در تنش های موجود در دانشگاه می بینم به نظرم می آید که یک مقدار ذهنگیری نسبت به اوضاع، یک مقدار کم توجهی نسبت به خطراتی که از این نوع برخوردها جنبش دانشجویی و از آن مهم تر عواملی مثل لج و لجبازی هم که می تواند آدم را از خطرات جدی در ابعاد بزرگ غافل کند در این تنش ها مداخله دارد. این ها نشانه یک مقدار خامی است و ضرباتی را ممکن است به دنبال بیاورد. به هر حال پختگی هم قیمتی دارد! هیچ چیز ایده آل نمی شود. همه این مسائل خواهند گذشت اما موضوع این است که در چه جهتی! این جهت گیری ها برنامه ریزی می خواهد، استراتژی می خواهد، تاکتیک های درست می خواهد، تشخیص وضعیت می خواهد و از همه مهم تر تلاش برای بقای رزمندگی جنبش سوسیالیستی و تضمین رشد و پویائی اش را می خواهد.

این که گفتیم از اختلاط جنبش دانشجویی و جنبش سوسیالیستی باید حذر کرد و میان این دو فرق گذاشت و یکی شان نگرفت و تشکل هایشان را بر هم منطبق نکرد، از ترس آن است که دانشجویان سوسیالیست همه تخم مرغ هایشان را در سبد دانشگاه بچینند و با یک ضربه رژیم موجودیت خودشان تا سال های سال به خطر بیاندازند. حرف من فقط این نیست که دانشجویان سوسیالیست باید با جنبش های اجتماعی در پیوند ارگانیک قرار بگیرند و در داخل آن ها فعال باشند؛ این لازم و حیاتی و بقدری بدیهی است که نمی خواهم روی آن مکث کنم، حرف من فراتر از این است، حرف من این است که این ها محافل سیاسی و تشکل های خودشان پمناهی سوسیالیست ها را در بیرون از دانشگاه درست کنند و پنهان از دید و دسترس رژیم، و نه این که در هر دانشگاهی ده تا تشکل سوسیالیستی داشته باشیم که همه اعضایشان شناخته شده اند، همه شان قابل دسترس اند و می شود سریع همه شان جمع کرد. این محافل و تشکل های سوسیالیستی بیرون از دانشگاه می توانند از طریق تلفیق کار علنی با کار مخفی، در دانشگاه ها هم فعالیت کنند و اثر گذار باشند. کار توده ای نمی تواند مخفی باشد. اگر می خواهیم بدنه جنبش دانشجویی را به حرکت در بیاوریم این نیرو و حرکت اش را نمی شود مخفی کرد و به زیر زمین برد. حتماً علنی خواهد بود اما سازماندهی اش باید مخفی باشد؛ سازمان دهندگان اش حتی المقدور باید برای پلیس و جاسوسان ناشناخته باشند. به نظرم می رسد که امروز روش ها خیلی علنی است. این هم مقداری میراث دوران دوم خرداد است که به برخی حمایت های جناحی از حکومت اتکا می شد. این عادت دارد ادامه پیدا می کند و این روش، جنبش سوسیالیستی را خیلی بیش از لیبرال ها و انجمن های اسلامی در معرض خطر قرار می دهد. اگر ماجرای رقابت های میان انجمن های اسلامی با سوسیالیست ها را هم به این تهدیدات اضافه کنیم دیده می شود که حلقه و منگنه از هر طرف دور فعالین سوسیالیست تنگ تر می شود. این است که آن ها باید به تدابیری بیاندیشند که خودشان را از این نوع آسیب های مجاری دور بکنند.

به هر حال من خیلی خوشحال شدم که صدای دوستان و نظرات شان را شنیدم، البته من نوشته هایشان را دانم تعقیب می کنم و بسیار هم استفاده می کنم و از آن ها یاد می گیرم. موفق باشند.

.....

## گفتگوی پرویز قلیچ خانی با محمد رضا شالگونگی

پس از انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری ایران، پرویز قلیچ خانی (نشریه آرش) با دست اندرکاران مسایل سیاسی اجتماعی اپوزیسیون از جمله رفیق محمد رضا شالگونگی تماس گرفته و سنوالاتی را با او در میان گذاشت. حاصل این گفتار در زیر می خوانید.

**پرویز قلیچ خانی:** آقای شالگونگی، با تشکر از این که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید. ما فکر کردیم که بعد از انتخابات سراغ تنی چند از دست اندرکاران برویم و ببینیم که بعد از نتیجه انتخابات، آیا تغییر و تحولی در نظریاتشان بوجود آمده یا نه؟

آیا شما که جزو تحریم کنندگان انتخابات بودید، نتیجه انتخابات را پیش بینی می کردید یا نه؟ و اصولاً تحریم موفق بود یا نه؟

**محمد رضا شالگونگی:** اولاً من هم متقابلاً تشکر می کنم. ضمناً می دانی تو خودت رفیق پرویز و نشریه آرش، برایم عزیز هستی. اما سؤال: حقیقت این است که در مورد تحریم اصلاً مساله این نیست که آیا مردم آن را قبول خواهند کرد یا نه؛ بل که این است که بعضی وقت ها به لحاظ اصولی مهم است که در جایی که انتخابات معنا ندارد و خیلی از مردم هم ممکن است در آن شرکت کنند، برای نیروی سیاسی ای که متوجه است این جریان سرانجامی ندارد و می تواند به بیداری و حرکات مستقل و سازمان یابی مردم ضربه بزند، بایستی به مردم بگویند "در انتخابات شرکت نکنید و آن را تحریم کنید. مثلاً توجه داشته باشید که در سال های اولیه انقلاب آن تحریم هایی که چپ کرد، تحریم های بسیار بسیار درستی بودند. علی القاعده در جاهایی که انتخابات معنا ندارد، اساساً تحریم درست است، صرف نظر از این که مردم در آن شرکت می کنند یا

اما این که در "انتخابات" ریاست جمهوری اخیر، تحریم موفق بود یا نه، به نظر من تا حدودی موفق بود. واقعیت این است که تا حد زیادی تاکتیک های رژیم نشان داد که اینان چقدر از قدرت تحریم می ترسیدند و سعی می کردند که در مقابل آن شیوه هائی اتخاذ کنند که آن را بشکنند و علی رغم تمام شلوغ بازی و شارلاتان بازی هائی که راه انداختند، به نظر من تحریم باز قابل توجه بوده. نمی خواهم مثل بعضی ها که واقعیت ها را نادیده می گیرند، بگویم همه ی کوچک ها و خیابان ها خلوت بود. چنین چیزی نبود ولی تحریم هم قابل توجه بود. برای رژیم هم مهم بود که مردم را پای صندوق های رأی بکشند و در این مورد بود که اصلاح طلبان و تمامیت خواهان با هم متحد شده بودند. از تاجزاده گرفته تا خامنه ای تاکید می کنند که مساله مهم این بود که مردم را پای صندوق های رأی بکشانیم و نگذاریم تحریم موفق شود.

**قلیچ خانی:** آیا کسانی که چنین فکری را داشتند، موفق شدند یا نه؟ در واقع آیا حکومتیان در این شطرنج سیاسی ای که با مخالفین شان داشتند، موفق شدند یا نه؟ که به نظر من عملاً چنین شد!

**شالگونگی:** به نظر من هم موفق شدند و اصلاً در خود "انتخابات" موفق شدند. برای این که روشن تر به این مساله جواب بدهم: بگذارید مبارزه تبلیغاتی برای انتخابات را از خود "انتخابات" و میزان رأی و این که به چه کسانی رأی دادند، تفکیک کنیم. من فکر می کنم که موفقیت بزرگ جمهوری اسلامی این بود که - به دلایل متعدد - تبلیغاتی را سازمان داده بود که در ایران و مخصوصاً بعد از سال های اولیه انقلاب، بی سابقه بود. در کشورهای خاورمیانه هم غالباً چنین تبلیغات انتخاباتی ای نمی شود. اگر کاندیداهای اصلاح طلب مثل معین و کروبی و حتا رفسنجانی را - که به هر حال موضع مخالف داشت و چشم گیر بود که حرف های متفاوتی می زد - کنار بگذاریم، کاندیداهای وابسته به دستگاه ولایت فقیه - چهار کاندید بودند: قالیباف، رضایی، احمدی نژاد و لاریجانی که یکی از اینان استعفاء داد - قبل از انتخابات حرف هائی را مطرح می کردند که حتا برای اصلاح طلبان تابو بود. مثلاً محسن رضایی خیلی صریح و روشن از قتل های زنجیره ای صحبت می کرد و همین طور لاریجانی. خوب قتل های زنجیره ای را کی سازمان داده؟ وکیل مربوطه پرونده قتل های زنجیره ای در آن موقع به دلیل اعتصاب غذا در زندان از پای درآمده کارش به بیمارستان کشیده بود. یا مثلاً اکبر گنجی که این ماجرا را افشاء کرده بود، هنوز هم بیچاره در حال اعتصاب غذا با مرگ دست و پنجه نرم می کند. این کاندیداها با این مانورشان یک سلسله حرف هائی را زدند که در واقع "ممنوعه" بود. البته چون به قول معروف پشت شان به کوه آحد بود خیلی راحت تر می توانستند این حرف ها را بزنند. مثلاً محسن رضایی

آدمی که می شناسیم این آدم کیست در همان فیلم هائی که خودشان تهیه کرده بودند و از تلویزیون پخش می شد، مطرح می کرد که در ایران نابرابری های تحمل ناپذیری وجود دارد: نابرابری های قومی، نابرابری های نسلی، نابرابری های جنسی و نابرابری های طبقاتی. خوب می بینیم که این ها چیزهای مهمی است که او مطرح می کند. و مثلاً برای راه حل نابرابری قومی، عدم تمرکز فدرالی را مطرح می کند. معلوم است که این حرف ها برای اجرا نبود ولی این عوام قریبی و نعل وارونه زدن پدیده ای بود که تا حدود زیادی مردم را غافلگیر کرد. خیلی ها این را چنین دریافتند و پذیرفتند که اینان دارند می گویند که ما می خواهیم به طور جدی به حرف های شما گوش بدهیم. ما در اعلامیه سازمان مان یادآوری کردیم که این ها با عوام قریبی می خواهند بگویند که صدای انقلابتان را شنیدیم. به نظر من شباهت زیادی بین آن چیزی که اینان در تبلیغات انتخاباتی مطرح می کردند با آن حرف معروف شاه در آبان 57 که صدای انقلاب تان را شنیدیم، وجود داشت.

رضایی می گفت من که در حکومت نبودم یا لاریجانی هم همین طور و یا همین احمدی نژاد از فساد وسیع در رده های بالای حکومت صحبت می کرد. به عبارت دیگر، آن ها از حکومتی ها انتقاد می کردند.

**قلیچ خانی:** ارتباط رفسنجانی با قتل های زنجیره ای مشخص است. آیا فکر نمی کنید که اینان در رابطه با رفسنجانی این موضوع را مطرح می کردند؟ علیرغم این که به نظر می رسد رهبر و بقیه، رفسنجانی را راضی کرده اند که در این انتخابات شرکت کند، و یا برای کشاندن مردم در انتخابات چنین برنامه های تبلیغاتی ای راه انداخته بودند؟

**شالگونگی:** من فکر می کنم که ماجرای قتل های زنجیره ای بسیار مهم بود، منتها فقط راجع به آن صحبت نمی کردند و مثلاً راجع به مساله زنان هم صحبت می کردند. همان برنامه ای را که قالیباف راه انداخته بود. شما چطور توضیح می دهید؟ در واقع این کار آن ها فقط حمله نبود، بسیار پیچیده عمل می کردند و یعنی زبانی یا دیسکورسی که این ها در انتخابات کرده بودند اساساً یک دیسکورس مخالف خوانی بود و این را خیلی قشنگ سازمان دهی کرده بودند. اگر بپرسید که آیا این غافل گیر کننده بود، باید بگویم به نظر من برای اکثریت مردم غافل گیرکننده بود. من خودم فکر نمی کردم که این ها این قدر در شکستن تابوهائی که خودشان داشتند، پیش بروند. البته قابل فهم بود که اینان در جاهائی می توانند مانور بدهند و امکاناتی دارند ولی این حد که بیایند و نعل وارونه بزنند تا حدود زیادی نتیجه ای فشار موقعیتی بود که در آن گیر کرده بودند. فکر می کنم اولاً خود آن ناراضی و اصلاح طلبی ای که پا گرفته بود، اینان را مجبور می کرد که از یک طرف آن ناراضی - ناراضی وسیع و گسترده مردم - را به نحوی آرام کنند و از طرف دیگر اصلاح طلبی را - اصلاح طلبان حکومتی مورد نظرم است - به ورشکستگی بکشانند و ثانیاً خودشان را برای رویارویی احتمالی در سطح بین المللی آماده کنند.

از صحبت شما چنین استنباط کردم که خود این ها رفسنجانی را به بازی کشانده بودند ولی من فکر می کنم که این طوری نبود و رفسنجانی علیرغم تمایل خامنه ای خودش را تحمیل کرده بود. در حالی خودش را کاندید کرده بود، که می گویند خامنه ای مخالف بوده و به او گفته بوده که بهتر است شما و من کنار بمانیم و بگذاریم جوان ترها بیایند. من فکر می کنم این می تواند درست باشد شکستن رفسنجانی یک عملی بود که یا آن می خواستند ساختار قدرت را به نفع رهبر و دستگاه ولایت فشرده تر کنند. با مجموعه این هدفها آن ها احتیاج داشتند که مردم در انتخابات شرکت کنند، احتیاج داشتند رقبای خود را بشکنند و احتیاج داشتند که به امریکائی ها نشان بدهند که مردم انتخابات را جدی می گیرند و می دانیم که تا حدودی هم موفق شدند. مخصوصاً در مرحله اول "انتخابات" نشان دادند که تبلیغات انتخاباتی جدی و پرتحرکی در کار است و جریان های مختلف به همدیگر حمله می کنند. البته همه می دانستند که این ها دست کاری شده است و فقط پنج شش نفری که خودشان تعیین کرده اند اجازه دارند کاندیدا شوند. علیرغم این خیلی از خبرنگاران رسانه های بین المللی را دیدیم که گفتند درست است که این یک انتخابت کاملاً دموکراتیک نیست ولی انتخاباتی جدی است. من دیدم که خیلی از مفسرهای غربی گفته اند که نمی شود آن را با مصر و

اردن و غیره مقایسه کرد.

**قلیچ خانی:** تقریباً اکثر رسانه های غربی، نوشته اند که انتخاباتی واقعی و موفق بوده و شرکت مردم هم چشمگیر بوده است.

**شالگونگی:** بله! به نظر من رژیم در این ماجرا موفق بود. حتا خود این پدیده که انتخابات را به دور دوم بکشاند کار بسیار زیرکانه ای بود.

می دانید که در کشورهای خاورمیانه و در این "دموکراسی های" درون گیومه، رهبران مادام العمر همیشه با نودو هشت درصد آراء انتخاب می شوند، انتخابی در کار نیست.

**قلیچ خانی:** شما فکر نمی کنید که دادن سه کاندید از جناح رهبری،

قالیباف و احمدی نژاد و لاریجانی - با توجه به این که جناح محافظه‌کار حکومت در "انتخابات" گذشته، حدود ده میلیون رأی داشتند می‌توانستند یک کاندیدا بدهند و همان دور اول هم پیروز بشوند- نشان از داشتن طرح و برنامه‌ای است که از قبل طراحی شده بوده که حتماً انتخابات به دور دوم بکشد؟

شالگونی: بله. دقیقاً این طور است، من فکر می‌کنم که این ها طرح داشتند چون این طوری نبود که از سر پیسی به دور دوم برسند، یک تزی هست که می‌گوید این ها نتوانستند به توافق برسند.

قلیچ‌خانی: دقیقاً، مقالاتی هم که افرادی از اپوزیسیون می‌نوشتند، از این زاویه برخورد می‌کرد که این‌ها نمی‌توانند بر سر یک کاندیدا به توافق برسند.

شالگونی: واقعیت این است که ما مخالفان جمهوری اسلامی وقتی مخالفت‌ها را در داخل رژیم و بین جناح‌ها می‌بینیم، یا آن را بالکل نمایش می‌گیریم و یا این که چنان آن‌ها را لاعلاج می‌بینیم که گویا اصلاً هیچ مرکز ثقلی وجود ندارد، حال آن که حقیقت نه آن است و نه این. واقعیت این است که دستگاه ولایت فقیه و شخص خامنه‌ای قدرت زیادی در دستش متمرکز است چه از لحاظ رسمی و چه به لحاظ عملی، امکانات مالی و امکانات فراوان دیگری را هم در دستش متمرکز کرده و دلیلی ندارد که این ها نتوانند مرکز ثقلی داشته باشند هر چند در عین حال جناح‌های مختلف هم وجود دارند.

قلیچ‌خانی: این که شما روی رهبر متمرکز می‌شوید برای من سنوالی در رابطه با نظامی‌ها پیش می‌آورد. معمولاً در تمام جهان دیده ایم که وقتی ارتش یک کشور در جنگی علیه کشور دیگر شرکت می‌کند و پیروز برمی‌گردد، تا وقتی خاک جبهه‌ها از روی پوتینش پاک نشده به راحتی از سیاست کنار نمی‌رود. آیا در این چند ساله و بعد از آن همه کشته‌ها و سپاه و بسیج داده، دیده نمی‌شود که سپاه و صولاً نظامیان و در کنارش وزارت اطلاعات پشت صحنه جناح تعیین کننده‌ای هستند - البته در کنار ولی فقیه- که دارند نقش اصلی را بازی می‌کنند؟

شالگونی: من فکر می‌کنم اینطوری هست. یعنی دو تا عامل هست: یکی اینست که خود سپاه نیروی بسیار مهمی است و حالا مهم تر هم شده است. قبلاً در دوره ی انقلاب و موقعی که نظام جمهوری اسلامی از بطن انقلاب بیرون آمده بود، نیروی نظامی نمی‌توانست این اهمیت را داشته باشد در واقع در یک انقلاب ارتش و نظامی‌گری اهمیت آنچنانی ندارد در جریان جنگ کلاسیک است که ارتش ساخته می‌شود. دوم اینکه دستگاه ولایت فقیه و خود ولی فقیه برای اینکه دم خود را از زیر پای آنها نمی‌گذارد، هر لحظه می‌توانند او را بگیرند و خفه کنند خلاص کنند، منافعی دارد که باصطلاح آنها را که تفنگ دستشان است هم زیر کنترل داشته باشد و هم تقویت کند. بنظر من علی القاعده و عملاً گرایش منطقی سیستم باینطرف است که ولی فقیه بتواند خودش را از مجلس خبرگان، از مراجع تقلید و از آن روحانیون دیگری که هستند - و می‌دانیم که چند مرکزیتی که همیشه در جمهوری اسلامی بوده یکی از دلایل ساختار روحانیت شیعه بوده است - خلاص کند. دستگاه ولایت فقیه منافض در این جهت است که از این چند مرکزی خلاص شود یا آنها را تا حد زیادی بنفع خودش تضعیف کند. این در دوره خمینی تا حدی پیش رفت ولی خوب، بعد از مرگ خمینی یک جریان معکوسی خود بخود شروع شد. چون آن یکی روحانیون وزن‌شان بالا می‌رفت و نفوذ رژیم نیز به دلیل فاصله از انقلاب کم می‌شد. بنابراین سیستم بایستی از خودش دفاع می‌کرد و حتی در مقابل مردم. در دوره انقلاب خود خمینی بدلیل اینکه سیستم از متن انقلاب بیرون آمده بود، نیروی اصلی را داشت. نه به دلیل قدرت ساختارها بلکه باین دلیل که حمایت مردمی داشت. بعداً چنین حمایتی از بین رفت و خامنه‌ای نه آن حمایت مردمی را دارد، نه مردم آن حالت را نسبت به رژیم دارند و نه در دستگاه جمهوری اسلامی روحانیون دیگر، می‌خواهند تابع او باشند؛ در چنین حالت هائی طبیعی است که منطق دیگری وارد میدان شود و رهبر سعی کند که بفکر منافع خودش در مقابل دیگری که یک جانی ممکن است یقه اش را بگیرند، باشد. بنظر من در این انتخابات اینها واقعا عمل کرد.

قلیچ‌خانی: یعنی شما فکر نمی‌کنید نقش نظامی‌ها در این انتخابات، قوی تر از نقش "رهبری" بود و نقش اساسی تری بازی کردند. به نظر من یک دستگاه اداره جامعه وجود دارد که پنهان است. من احساسم اینست که نقش نظامی‌ها و نقش آنها که سپاه و اطلاعات را می‌گردانند و گاه‌گاهی هم مهره‌های خودشان را بیرون می‌اندازند، روز بروز بیشتر و قوی تر می‌شود. آنها نقش اساسی تری دارند. خامنه‌ای روزی می‌میرد و رهبر دیگری خواهد آمد و اتکاء به نیروی نظامی روز بروز قوی‌تر خواهد شد.

شالگونی: بنظر من نظامی‌ها بسیار پرنفوذتر شده‌اند منتهی اینکه روحانیت و مخصوصاً خامنه‌ای و دور و بریهای او کاملاً دکور هستند

یا تا حد زیادی دکور هستند، من با این موافق نیستم. قلیچ‌خانی: در مجلس هفتم هم چشمگیر بود و می‌بینیم که "حزب آبادگران" که وابسته به نظامیان است، هفتاد نماینده در مجلس دارد.

**توجه داشته باشید که بخش بزرگی از مخالفان جمهوری اسلامی ضمن اینکه بطور مستقیم یا غیرمستقیم خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند ولی از انقلاب وحشت دارند.**

شالگونی: بله مسلم است. می‌بینیم که خود نظامی‌ها در جاهای زیادی به هیچ کنترلی تن نمی‌دهند. حالا من فکر می‌کنم یک همسویی بین اینها و ولی فقیه هست برای اینکه ولی فقیه هم بتواند سانترالیزاسیون را پیش ببرد. می‌دانید که یک چنین پدیده‌ای در دوره شکل‌گیری حکومت‌های مطلقه در اروپا هم پیش آمد. نظام ملوک الطوائفی که در اروپا بود - فئودالیت - و هر منطقه‌ای نیروی نظامی خودش را داشت و چیزی که اتفاق افتاد این بود که پادشاه با کمک مالی بورژوازی که تازه پا می‌گرفت، شروع به درست کردن ارتشی کردند که این ارتش وسیله‌ای شد که پادشاه توانست اسلحه‌ها را زیر کنترل در بیاورد. از این تشبیه نمی‌خواهم بگویم که اینجا هم نظام فئودالیت است بلکه می‌خواهم بگویم که شبیه آن سانترالیزاسیون در اینجا هم اتفاق می‌افتد و ولی فقیه با اتکاء به منافع نفی و مالی‌ای که دارد، برای تحکیم موقعیت خودش، ارتش را تقویت می‌کند و این برایش مهم است. توجه داشته باشید که ما از لحاظ اقتصادی با دولت ویژه‌ای روبرو هستیم: دولت رانتیر (یا رانت‌خوار)، دولتی که به لحاظ مالی قدرت مانور زیادی دارد. برای چنین دولتی ارتش بسیار مهم است، آن هم در منطقه‌ای حساس خاورمیانه.

گذشته از این، یک روند سکولاریزاسیون یعنی عرفی شدن را شاهد هستیم. خود ولایت فقیه برخلاف آنچه که خیلی‌ها می‌پندارند یک نوعی عرفی شدن مداوم ولی پر تناقض و آرام نظام جمهوری اسلامی را در خود دارد. یعنی در واقع حکومت روحانیت با نام مذهب روی کار می‌آید و چون می‌خواهد خودش را تحکیم کند، می‌آید و یک تجدید نظرهایی را در همان کدهای مقدسی انجام می‌دهد که بخاطر آنها روی کار آمده بود و دلیل وجودی خودش را با آنها توضیح می‌داد: اجرای شریعت. یادتان باشد که خمینی گفت که حکومت اسلامی برای حفظ حکومت می‌تواند حتی نماز و حج را موقتاً تعطیل کند. خوب این یک نوع سکولاریزاسیون یا عرفی شدن متناقض هست که اتفاق می‌افتد. حالا در این جریان هم قدم‌های بیشتری را در این جهت مشاهده می‌کنیم.

در باره‌ی آن تاکید شما که وزن نظامی‌ها بالا می‌رود، من می‌توانم بگویم در اینجا یک نوعی روند سکولاریزاسیون هم پیش می‌رود که در واقع وزن غیر روحانی‌ها که زیر رهبری ولی فقیه، متحد و پیرو او و همراه او هستند بالا می‌رود، برای تضعیف روحانیون دیگر و بطور کلی روحانیت و مرجعیت شیعه. می‌بینیم که او کسی را رئیس مجلس کرده که ملا نیست. یا رئیس قوه قضائیه را کسی کرده که در ایران پایه مذهبی ویژه‌ای ندارد. شاهرویدی، درست است که آخوند است ولی آخوند مهاجر است و درست است تبار ایرانی دارد ولی از عراق آمده است و در ایران نفوذی ندارد. می‌خواهم بگویم ولی فقیه - خامنه‌ای - یک روشی را انتخاب کرده که عملاً بیست‌های حساس را در دست خودش متمرکز می‌کند و در ماجرای انتخابات اخیر هم می‌بینیم که این اتفاق دارد می‌افتد.

قلیچ‌خانی: آیا شما هم اعتقاد دارید که جناح محافظه‌کار از یکی دو سال پیش با طرح و برنامه‌ی بسوی یک پارچه تر کردن خودشان می‌روند؟ قوه قضائیه و مقننه را دست داشتند، و قوه مجریه را هم می‌خواستند. برای همین شروع کردند در جامعه کار کردن. برای نمونه، طی دو سال گذشته فیلمی ساخته ده نمکی و میرشکاک و فیلمی هم ساخته‌ی وزارت اطلاعات به طور فراوان در جامعه پخش شده بود که هر دو در باره‌ی فقر و فحشا در جامعه بود.

شالگونی: بله شنیده‌ام.

قلیچ‌خانی: هر دو فیلم از این صحبت می‌کنند که فقر باعث فحشاء است و این فقر را هم آقا زاده‌ها بوجود آورده‌اند. این نشان می‌دهد که یک دستگاه عریض و طویل پنهانی غیر از روحانیت وجود دارد که در حال طرح و برنامه‌ریزی‌ست. در انتخابات، قالی باف هم می‌گوید که تا آخرین لحظه قرار بوده آقای احمدی نژاد به نفع او کنار برود. وقتی می‌بینند که بازی بگونه دیگری جریان پیدا می‌کند، مهره‌ها را جابجا می‌کنند. آیا این نشان نمی‌دهد که در مورد رفسنجانی هم همین عمل انجام گرفت؟ آنها از قبل تصمیم‌شان را گرفته بودند و می‌خواستند که رفسنجانی را از صحنه سیاسی حذف کنند.

اکنون که حکومت چنین طرح و نقشه‌هایی را طراحی می‌کند، چرا تا به

حال پیش نیامده که اپوزیسیون رژیم از قیل تحلیلی- حتا بخشی را- در مورد این روندها داشته باشد و از قیل به افشای آن‌ها به پردازد؟ به راستی علت چیست؟

**شالگونی:** در مورد بخش اول صحبت شما، من فکر می‌کنم که اینها برنامه داشتند ولی نه اینکه یک نیروی غیرروحانی برنامه داشت. روحانیت متحد ولی فقیه یعنی آنهایی که زیر رهبری خامنه ای هستند و در واقع جناح وی، برنامه داشتند و مخصوصاً برای زدن رفسنجانی بسیج شده بودند. اگر یادتان باشد رفسنجانی قیل از انتخابات دوم خرداد 76 یک نغمه ای راه انداخته بود که بتوانند قانون اساسی را عوض کنند و او همچنان رئیس جمهور باشد که خامنه‌ای مخالفت کرد. در جریان انتخابات دوم خرداد هم حزب سازندگی را علم کرد که در واقع حزب رفسنجانی بود و در آستانه انتخابات سال 76 سخن رانی معروفی کرد و گفت که در انتخابات نباید تقلب باشد و هشدار داد. این ماجرا شدت آنها را غافلگیر کرد و در بسیج مردم که می‌گفتند اینها می‌خواهند بنویسیم خاتمی و بخوانند ناطق نوری، خیلی موثر افتاد. بنظر من در آنجا رفسنجانی به نحوی با خاتمی انتقال کرد و توانست به آنها ضربه

رفسنجانی در اینجا هم با استفاده از فرصتی که پیش آمده بود - رویارویی آمریکا با رژیم - می‌خواست خودش را بعنوان "محلل" وارد میدان کند و وزن خودش را بالا ببرد. بنظر من خیلی روشن بود که خامنه‌ای با این موافق نیست ولی اینکه می‌خواستند با این جسارت و حدت او را بزنند، من خودم فکر می‌کردم اینقدر جلو نمی‌روند اما معلوم بود که خیلی برنامه کنترل شده و تدارک دیده ای داشتند و می‌خواستند هر طور شده رفسنجانی را بزنند. بنظر من یکی از موفقیت‌هایشان هم این بود که رفسنجانی را بزنند و این ماجرای بسیار مهمی بود.

**بخش بزرگی از مخالفان جمهوری اسلامی .....علیرغم مخالفت با خشونت که می‌گویند، بسیارشان مثلاً از مداخله آمریکا دفاع می‌کنند، گویا مداخله آمریکا بی‌خشونت خواهد بود! خوب که دقت کنیم می‌بینیم که اینها طرفدار مسالمت‌ناستند و طرفدار این نیستند که خون و خونریزی نشود، بلکه از این وحشت دارند که مردم بتوانند ابتکار عمل را بدست بگیرند**

اما در مورد آن بخش دیگر صحبت تان که چرا اپوزیسیون طرحی نداشت؟ من فکر می‌کنم باید اپوزیسیون را از این حالت ژنریک و عمومی‌اش در بیآوریم و بگویند منظورمان چه کسانی هستند! می‌توانیم بگویند که مخالفان جمهوری اسلامی از جهاتی بسیار عقب مانده تر از خود جمهوری اسلامی هستند. اگر به همین انتخابات دقیقاً نگاه می‌کردیم، بسیاری از تدابیر جمهوری اسلامی - همانطور که قبلاً هم اشاره کردم - یک نوعی ترس از انقلاب بود. ترس از این که می‌آید نارضایتی عمومی از یک حد معینی بیشتر جلوتر برود. خود همین علم کردن احمدی نژاد معنی خاصی دارد. یا از آنطرف لاریجانی درست کردن و قالی باف درست کردن، معنی خاصی داشت. در هر حال جمهوری اسلامی در عین حال که از این مساله وحشت داشت ولی از وحشتی که بخش بزرگی از اپوزیسیون از انقلاب دارد، استفاده کرد. توجه داشته باشید که بخش بزرگی از مخالفان جمهوری اسلامی ضمن اینکه بطور مستقیم یا غیرمستقیم خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند ولی از انقلاب وحشت دارند. ببینید چون مفهوم انقلاب با مفهوم جمهوری اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در ذهنیت مردم گره خورده، این نیز زمینه ایست برای واکنش منفی ولی اصلاً ماجرای انقلابی بودن و به مردم مراجعه کردن و به مردم امکان دادن، چیز است که بخش بزرگی از اپوزیسیون - مخصوصاً من می‌خواهم بگویم اپوزیسیون طرفدار سرمایه داری - با آن مخالف است. بخشی از آنها طوری از دموکراسی صحبت می‌کنند که گویا می‌شود دموکراسی را در جامعه ای که اصلاً جهان سوم است، فقر در آن بیداد می‌کند، دولتش را که رانت‌خوار نفتی است، دولت فاسد مذهبی است، صرفاً با اعلام جدایی دین از دولت کنار زد. البته بسیاری از آنها می‌دانند که چنین چیزی نمی‌شود. می‌خواهم بگویم بخش بزرگی از مخالفان جمهوری اسلامی از اینکه به مردم مراجعه کنند و به جنبش مردمی تکیه کنند و وزن بدهند، وحشت دارند و علتش هم اینست که از انقلاب وحشت دارند. دیدیم که خیلی‌ها شان هم می‌گویند که انقلاب خشونت بیار می‌آورد، با انقلاب استبداد بیار می‌آورد و می‌دانیم که اصلاً اینطور نیست و بسیاری از دموکراسی‌ها و نه تنها بسیاری که تقریباً همه دموکراسی‌های مهم، زاده انقلاب هستند. در تاملین دموکراسی‌ها از آمریکا بگیرید که یک انقلاب محافظه کار داشته تا انقلاب فرانسه، انقلاب‌ها نقش داشته اند. خیلی مهم بوده‌اند

مخصوصاً اگر اروپا را در نظر بگیرید که قدیمی‌ترین و جاافتاده‌ترین دموکراسی را در دنیا دارد، می‌بینید که انقلاب‌ها خیلی نقش داشته‌اند. دقت اگر بکنید خواهید دید علی‌رغم مخالفت با خشونت که می‌گویند، بسیارشان مثلاً از مداخله آمریکا دفاع می‌کنند، گویا مداخله آمریکا بی‌خشونت خواهد بود! خوب که دقت کنیم می‌بینیم که اینها طرفدار مسالمت‌ناستند و طرفدار این نیستند که خون و خونریزی نشود، بلکه از این وحشت دارند که مردم بتوانند ابتکار عمل را بدست بگیرند. من فکر می‌کنم که جمهوری اسلامی از وحشت این بخش بزرگ اپوزیسیون استفاده کرد. حرف‌های معین را که جناح رو راست‌تر اصلاح طلبان حکومتی بود در نظر بگیرید در کنار حرف‌های احمدی نژاد. در مصاحبه‌ای که حجاریان با معین می‌کرد از وی پرسید که راجع باین نابرابری‌ها و فقر چه می‌گویند؟ همه می‌گویند که اینها مهم است و اینرا با حالت طنز و لبخندی می‌پرسید که یعنی اینها احمقانه است. او در جواب گفت که خوب مساله اینست که اگر ما بتوانیم دموکراسی راه بیاندازیم و بعد آموزش گسترده‌تر بشود اقتصاد کشاورزی ما بسیار بهتر می‌شود فقر بسیار کاهش می‌یابد و... خوب منی که حرف‌های او را گوش می‌کردم، می‌دیدم آن برنامه‌ای که او برای فقر زدایی و نابرابری‌های طبقاتی دارد، حداقل چهار دهه طول می‌کشد تا نوبت آن برسد، حال مردمی که زیر فشار فقر و فلاکت است می‌شوند و متوجه‌اند حرف‌های او چه معنایی دارد، چطور ممکن است آن را بپذیرند؟

**قلیچ‌خانی:** ببخشید! تکلیف راست روشن است و طرفداران سرمایه از انقلاب وحشت دارند ولی بخش وسیعی از چپ را هم داریم، ما در این رابطه چه کردیم؟ اکثر افتاده بودند در یک دور دفاع از آزادی و دموکراسی و نهادهای مدنی‌ها، روی عدالت اجتماعی و نابرابری‌های اجتماعی، سندی‌کاهای مستقل کارگران و معلمان و... اصلاً بحث و طرحی نمی‌کردند.

اصل یک فرد یک رأی یک اصل لیبرالی نیست و تمام تنورسین‌های بزرگ لیبرالیسم با حق رأی عمومی مخالف بودند؛ ازجان لاک گرفته تا بنتام و جان استوارت میل و غیره و غیره..... آن چیزی که حق رأی عمومی را در همین اروپا معنا داده اتحادیه‌های کارگری و مشخصاً مبارزات کارگران بوده است.

**شالگونی:** این هم واقعیت است. بگذارید در اینجا در باره‌ی چپ هم مشخص‌تر صحبت کنیم. چپی هست که بهتر است به آن بگویند چپ سابق و یا باصطلاح باقیمانده چپ با راحت تر بگویم چپی که بطور روشنفکراسانه بدلیل چپ بودن قبلی کادراش، حالا هم می‌گوید که چپ است. واقعیت اینست که خیلی از اینهایی که خودشان را چپ می‌دانند حتا سوسیالیست‌ها هم نیستند. یعنی هیچ برنامه‌ای برای چپ و سوسیالیسم ندارند و من نمی‌فهمم که اینها چطور می‌توانند چپ باشند. مثلاً حزب سوسیالیست آلمان را در نظر بگیرید - که خوب روشن است که چه حزبی است - و تشکیلاتش را نگاه کنید، اگر اتحادیه‌های کارگری آلان نباشد و اگر سازمان‌های کارگری - هر چند بوروکراتیک - نباشد، اصلاً وجودش معنی ندارد. در فرانسه هم همینطور است. ما نه تنها اینها را نداریم، حتی چپ رادیکال مان را می‌گویم که پیوند خیلی روشنی با آن پائین ندارد. چون کشور استبداد زده است و ما تشکیلات کارگری مستقل از دولت نداریم. ما نه تنها اینرا نداریم بلکه می‌خواهیم همه چیز را در یک سلسله فرمایشات کلی خلاصه کنیم. بعضی اصلاً به آنها اعتقادی ندارند و بعضی هم کسانی نیستند که کاملاً پشت کرده باشند و شاید صادقانه خودشان را همچنان "چپ" می‌دانند ولی هویت چپ ندارند. مثالی بزنم: با عده‌ای از این دسته از رفقا صحبت می‌کردم و صحبت بر سر این بود که آیا بایستی هویت طبقاتی مان را کنار بگذاریم و مثلاً با بورژوازی و طرفداران سرمایه داری ائتلاف بکنیم و جبهه تشکیل بدهیم یا نه؟ یکی از اینها که از جناح چپ یکی از جریان‌ها بود بمن گفت رفیق عزیز شما نمی‌توانید با کسی ائتلاف بکنید و در همان حال زیر پایش را خالی کنید - اینرا شاید صادقانه نمی‌گفت و نمی‌خواهم بگویم با نیت بد بلکه می‌خواهم روی تفکر تاکید کنم. سمن گفت پس معنی حرف شما اینست که من بایستی بمردم، طبقه کارگر و تهی‌دستان بگویم که منتظر بمانید تا اوضاع رو برآورد شود بعداً نوبت عدالت اجتماعی هم می‌رسد؟ همین‌جا بگویم که من با این عبارت "عدالت اجتماعی" چون گمراه کننده است همیشه مخالف و نسبت به آن حساسیت دارم. چپ باید شخصاً از پیکار طبقاتی و از سوسیالیسم دفاع کند.

ببینید، در حالیکه احمدی نژاد باصطلاح یک آدم تیر خلاص زن بوده، یک آدم شارلاتان و یک فاشیست است؛ می‌آید و از تهی‌دستان صحبت می‌کند "چپ" خاک بسر هویت و ماموریت خودش را کنار می‌گذارد و

صحبت از دموکراسی بدون عدالت اجتماعی می کند. در کجای دنیا دیده‌اید که دموکراسی وجود داشته باشد و از طریقی جز از طریق مبارزات طبقاتی بوجود آمده باشد؟ سال گذشته در پاریس یکی از همین دوستان به من توصیه می کرد که دست از این لجاجت ها بردارم و می گفت فلانی بالاخره باید قبول بکنی که یک فرد یک رأی، اصلی لیبرالی است. به او گفتم که دوست عزیز اطلاعات شما ضعیف است، اصل یک فرد یک رأی یک اصل لیبرالی نیست و تمام تنوریسین های بزرگ لیبرالیسم با حق رأی عمومی مخالف بودند؛ ازجان لاک گرفته تا بنام و جان استوارت میل و غیره و غیره. گفتم آن چیزی که حق رأی عمومی را در همین اروپا معنا داده اتحادیه‌های کارگری و مشخصاً مبارزات کارگران بوده است.

این هابی که می گویم چی‌اند و نمی خواهم نام ببرم چون سر منازعه و مجادله فردی با کسی ندارم ولی واقعیت این است که بر خود نام چپ گذاشتن و به صورت آرمانی گفتن که یک روزی و در یک جایی در ابدیت به هم خواهیم رسید و برای سوسیالیسم مبارزه خواهیم کرد، معنایی ندارد. مبارزه طبقاتی به طور مشخص، روزمره، همین الان و از همین جا بایستی برای سازمان یابی پانین جامعه که هفتاد- هشتاد درصد جامعه را تشکیل می دهند، جاری باشد. اگر شما پای آن نروید چطور ممکن است دموکراسی برقرار شود؟ آن هم در کشوری که سنت دموکراسی ندارد، بی عدالتی‌ها بنیادیت و بیسابقه و دولت اصلاً قدر قدرت است. چطور می شود در چنین جامعه‌ای دموکراسی تاسیس کرد بدون تکیه به پانینی‌ها که منافی در برخاستن و شورش کردن و شکستن نظامات و دستگاه‌های ظالمانه موجود دارند؟

**قلیچ‌خانی:** وقتی اصلاح طلبان مجلس هفتم را باختند، برخی از آن‌ها در روزنامه‌ها نوشتند که باید بطرف مردم رفت و از سازمان‌دهی سندیکاها و اتحادیه و نهادهای فرهنگی دفاع کرد. این بحث در ایران بلافاصله خاموش شد ولی از طرف چپ هم - همان چپی که مورد نظر شماست - به این مسئله دامن زده نشد. ولی دیدیم که در انتخابات، احمدی نژاد، شعار نان و عدالت اجتماعی سنتی- و مسئله آفازدها که باعث فقر و فحشا در جامعه هستند- را مطرح کرد و توانست بخشی از مردم را بطرف خود بکشد. چرا و به چه علت چپی که به عدالت اجتماعی اعتقاد دارد، بعنوان اپوزیسیون به این مسئله دامن نزد و اهرم اصلی تبلیغاتش را به دشمن طبقاتی‌اش واگذار کرد؟

**شالگوئی:** دقیقاً درست می گویند. من این را چند جا هم قبل از انتخابات و حتی در استانه انتخابات که صحبت هانی بمناسبت های مختلف در رادیو خودمان یا رادیوهای دیگر داشتم، مطرح کردم: ببینید! در ماه های قبل از انتخابات حوادثی در ایران اتفاق افتاد و حرکات کارگری چشمگیری راه افتاد ولی حتی از طرف چپ به حد کافی مورد توجه قرار نگرفت. یکی این است که حرکتی وجود نداشته باشد، یکی اینکه وجود داشته باشد و شما چشم تان را ببندید. مثلاً دو تا حرکت بسیار جسورانه در ایران شد. دو تا حرکتی که در واقع همگن بودند و هم جهت بودند. یکی امضاهایی که کارگران و فعالین چپ جمع کردند، چهار هزار امضاء با اسم و رسم و مشخصات باز هم از طرف فعالان کارگری و برای ایجاد مستقل کارگری. توجه داشته باشید که این‌ها همه در ایران زندگی می‌کنند. ببینید! هفت هزار امضاء جمع شده بود. در این میان این بخش اپوزیسیون - حالا با آن بخش که طرفدار سرمایه داری و نوعی لیبرالیسم است کاری ندارم - یعنی همین چپ ها چه کردند؟ من یادم است که چندین بار اینرا مطرح کردم که اصلاً کسی نیست که از اینها هم دفاع کند. مثلاً آن اعلامیه پانصد و شصت و پنج نفری که هوا شد، دیدید که چه غوغایی بپا کردند یا آن ماجرای رفراوند چطوری پشتش صف کشیدند؟! که امریکایی ها هم کوش کرده بودند. هیچ کسی اصلاً نرفت دنبال این مسأله که اینجا هفت هزار کارگر با جسارت تمام سینه سپر کرده اند و اسم و رسم شان را داده اند و حرفشان هم اینست که اتحادیه کارگری می خواهند. آیا در دموکراسی می شود اتحادیه کارگری نداشت؟ حق تشکل می‌خواستند. جریان‌های اپوزیسیون از این‌ها حمایت نکردند و همین حتی چپ‌ها هم پشت آن نرفتند! یکی از رفقای ما می گفت که همین جمهوری خواهان لائیک برای راه انداختن آکسیون دوازدهم فروردین، می‌خواستند فراخوانی تهیه کنند و من مطرح کردم که در این فراخوان از حرکت های کارگری و مخصوصاً از این امضاءها برای حق تشکل هم نام ببرید که یکی از کسانی که آنجا بوده بوی گفته است که رفیق اینها را وسط نیاور چون همه چیز بهم می‌ریزد. می‌بینید، درست مثل ترس جن از بسم الله. همین که اسم کارگر می آید و تازه کارگری که فقط حق تشکل می‌خواهد، با پس می‌کشند ولی حاضراند برای ماجرای رفراوند - که بعداً هم دیدیم که نافش به کجا بند است - سینه بزنند، سفر بکنند و سمینار بگذارند.

**قلیچ‌خانی:** آیا شما اعتقاد دارید که اشتباه کردیم، و انتقاد جدی بما وارد

است؟

**شالگوئی:** بله! رفیق پرویز بنظر من چپی که برای پیکار طبقاتی تقدم قائل نشود و روی آن متمرکز نشود چپ نیست. البته پیکار طبقاتی معطوف به سوسیالیسم. من نمی‌گویم که همین امروز و با یک سوت زدن سوسیالیسم برقرار می شود. پیکار طبقاتی کارگران و زحمت کشان چیزست نقد و از همین امروز و همین جا بایستی روی آن متمرکز شد و وظیفه اصلی چپ اینست، هویتنش را با این می‌تواند توضیح دهد، استراتژی‌اش را با این می‌تواند توجیه کند و تنوریش را در خدمت این می‌تواند بکار گیرد. اگر این نباشد، بنظر من چپی وجود ندارد و یکی از دلایل اصلی‌ای که چپ در ضعیف ترین نقطه موجودیتش در تاریخ صد ساله اخیر ایران - منظورم از انقلاب مشروطیت باین طرف است - قرار گرفته، همین است. اکنون چپ در حاشیه است. نمی خواهم بگویم که این علت است حقیقت این است که خود این رویکرد معطل علل مختلفی است که جای بحث‌اش این‌جا نیست ولی در هر حال تا چپ نتواند به رسالت خودش و مخصوصاً به پیکار طبقاتی توده زحمتکش - کارگران و زحمت کشان - توجه داشته باشد و روی آن متمرکز شود، اصلاً امکان ندارد که تحول ایجاد شود. وقتی تحول آغاز می‌شود که فاعل تحول و عامل دگرگونی را شما بشناسید و به سازمان یابی آن کمک کنید.

ما چپ بمعنی سازمان یافته و منسجم در ایران متأسفانه حالا نداریم، و بسیار پراکنده‌ایم، مثل یک لشکر منهدم شده که فقط تلاش‌های بی ارتباط وجود دارد. من این را بعنوان یک فعال چپ دارم می گویم و طبیعی است که نمی خواهم خودمان را شلاق بزنم ولی واقعا و صمیمانه این را می‌خواهم بگویم و اعتقادم بر اینست که که چپ در ضعیف ترین نقطه موجودیت‌اش در تمام صد سال اخیر تاریخ ایران بسر می برد. اگر چپ این را نفهمد حتی آن دموکراسی‌ای را که می‌گوید، بدان دست نخواهد یافت. دموکراسی لیبرالی بوسیله لیبرالیسم و با ایندولوژی لیبرالی ایجاد نشده. توجه بکنید که در همین اروپا حق رأی عمومی از طریق جنبش کارگری بوجود آمده. ببینید! عمومیت یافتن حق رأی عمومی و عمق یافتن دموکراسی در اروپا - مخصوصاً اروپای غربی مورد نظر است - اساساً بعد از جنگ جهانی دوم صورت گرفته و اگر دقت کنید جنبش کارگری در این زمینه نقش بسیار مهمی داشته. حالا در برهوت شرق و آنجایی که فاصله های طبقاتی آنقدر عمیق است و فرهنگ دموکراسی آنقدر ضعیف، معلوم است که ما چقدر باید روی این مسائل متمرکز شویم. با حلوا حلوا گفتن که دهان شیرین نمی‌شود، شما بایستی فاعل و عامل دگرگونی را به میدان بکشاند و آنها به میدان آمده اند و این ما هستیم که بی توجه‌ایم و روی‌مان را به طرف دیگری می‌گردانیم که نبینیم.

**قلیچ‌خانی:** نظامی ها و وزارت اطلاعات نشان دادند به کمک بخش اصلی روحانیت، طرح و برنامه هابی برای پیشبرد اهداف خود در انتخابات داشتند. اکنون رئیس جمهور انتخاب شده و جناح انحصار طلب به طرف یک پارچه تر شدن و در حقیقت یک دست تر شدن حکومت حرکت کرده‌است. نمی خواهم پیش گویی کنید ولی بعنوان يك فعال سیاسی که همه مسائل و از جمله مسأله اتمی را دنبال می‌کنید، آینده را چگونه می‌بینید؟ آیا رژیم روی آزادی‌های فردی، روی خط قرمزها و نیز مسائل جهانی از قبیل بانک جهانی و مسأله توسعه و از همه مهم تر غنی سازی اورانیوم و مسأله اتمی، چه برنامه‌ای خواهد داشت؟

**شالگوئی:** ابتدا می خواهم اینرا بار دیگر تأکید کنم که به نظر من روی کار آمدن احمدی نژاد بر اساس انتخاب نبود. نمی‌خواهم بگویم که رأی ندادند ولی اولاً رأی سازی کردند، بسیج یک نیروی بزرگ توده ایست. و در این رأی‌سازی نقش تعیین کننده‌ای داشت.

**قلیچ‌خانی:** جناح قالب حکومت در اکثر انتخابات- از انتخاب اول خاتمی- همیشه حدود ده میلیون رأی داشته‌اند و قدرت بسیج دو سه میلیون دیگر را هم دارند.

**شالگوئی:** دقیقاً همینطور است. بنظر من اینها همیشه بیست درصدی را ب میدان می آورند. چون این حکومت نان خور دارد.

**قلیچ‌خانی:** الان هم اگر نگاه کنیم، در دور اول " انتخابات" نزدیک ده یازده میلیون رأی آورده‌اند.

**شالگوئی:** من فکر می‌کنم که این رأی را آوردند، منتهی یک مقدارش تقلب بود. وقتی‌که آدمی‌هایی مثل هاشمی رفسنجانی یا کربوبی می‌گویند تقلب بوده دلیلی ندارد که ما اینرا نبینیم. تقلب واقعی است و بنظر من این مقدار رأی احمدی نژاد تقلبی بود. اگر چه می‌تواند در صندوق‌ها دستکاری کند یا با شناسنامه های ساختگی رأی بدهند ولی بسیج هم خودش نیروی حاضری را به پای صندوق‌های می‌کنند.

**قلیچ‌خانی:** من اعتقاد دارم که در دور دوم، ده دوازده میلیون رأی واقعی داشتند.

**شالگوئی:** من فکر می‌کنم کلاً اینها این مقدار را دارند.



**قلیج‌خانی:** این مقدار را دارند و بقیه اش را هم تقلب کرده اند. هم برای کنار گذاشتن کروی در دور اول و هم برای افکار بین‌المللی در دور دوم.

**شالگونی:** دقیقاً این‌طور است. آن‌ها با کمک بسیج و با کمک نظامی‌ها و با یک سیاست متمرکز و سنجیده و از قبل تهیه شده - در واقع بقول نبی صدر، با یک پروژه - این را پیش بردند. من هم با این موافقم که واقعاً یک پروژه ای در کار بود که دقیقاً آنرا ساتنرالیزه و بصورت حتا یک طرح نظامی اجرا کردند. تقلب هم که خیلی جسورانه بود و شارلاتانیزم در تبلیغات نیز همین‌طور. از همه اینها آمیزه‌ای درست کردند و یک چیزی را از صندوق درآوردند. می‌خواهم بگویم که این انتخابات نبود، نه انتخابات بود.

از این که بگذریم: اینها خودشان را برای مقابله‌های آینده با امریکا آماده می‌کنند. بنظر من مسأله این نیست که آیا این‌ها می‌خواهند با امریکا کنار بیایند یا نه، باید ببینیم که امریکایی‌ها می‌خواهند با اینها کنار بیایند یا نه؟ امریکایی‌ها باین سادگی نمی‌خواهند در ایران کنار بیایند. یک سلسله طرح‌هایی برای منطقه خاورمیانه دارند. مثلاً نرفته‌اند عراق را بگیرند تا اینکه از آنجا باین سادگی‌ها بیرون بیایند. ممکن است مجبور شوند نیرویشان را بیرون بکشند ولی طرح‌هایی دارند و امریکا باین سادگی‌ها عقب نخواهد نشست. حالا طرح‌ها چطور اجرا خواهد شد باید منتظر بمانیم و ببینیم. ولی در هر حال ایران برایشان حساس‌ترین مسأله است و ول کن ماجرا نیستند. بنابراین من فکر می‌کنم زیر این فشارها، جمهوری اسلامی خودش را آماده می‌کند که از موجودیت خودش دفاع کند. حالا اگر خودمان را در ذهنیت حاکمه قرار بدهیم، درمی‌یابیم که اینها اگر موجودیتشان را در خطر جدی ببینند یا بایستی مثل "صدامی‌ها" باشند که خانواده‌هایشان از بین بروند و خودشان به زندان بیافتند و یا اینکه باید سعی کنند بنوعی فرجه‌ای بخرند اگر در بدترین حالت بدانند که رفتنی هستند باید ببینند می‌توانند مقابله کنند یا باید کنار بیایند و تسلیم شوند. بنظر من برای در پیش گرفتن هر یک از این حالت‌ها باید تدارک دیده باشند و بنظرم تدارک دیده‌اند. خود این "انتخابات" جزئی از تدارک رویارویی با امریکا بود.

با توجه باین من فکر می‌کنم این مستضعف نوازی و مستضعف پناهی که راه انداخته اند یک سلسله واکنش‌هایی خواهد داشت.

کارخانه‌هایی را با قیمت و ارزش دفتری ای که سی سال قبل ثبت شده، می‌فروشند و خوب می‌دانیم که با توجه به قیمت روز چه غارت‌هایی می‌شود! سیاست اقتصادی اینها در واقع همان سیاست بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است.

اینطوری نیست که صرفاً می‌خواستند سروصدائی بکنند بلکه سعی خواهند کرد با امکاناتی که درآمد نفتی بالا در اختیارشان گذاشته، مانور کنند. رژیم بلحاظ اقتصادی - بهتر است بگویم از لحاظ مالی - ورشکسته نیست و بنابراین می‌توانند طرح‌هایی داشته باشند که برای خودشان "فرصت‌هایی" بخرند، زمان بخرند یا تکیه‌گاهی درست کنند. اگر اینطور باشد، آن پایه حمایتی‌ای را که دارند - یعنی آن نان خورانی را که دارند - سعی خواهند کرد آنرا محکمتر بکنند و تزلزل‌های داخل آنرا از بین ببرند و اگر امکان دارد گسترش‌اش بدهند. این نوعی رشوه دهی به بخشی از مردم باید باشد. در کشوری که فقر و فلاکت و بیکاری بیداد می‌کند آدمی را که برود بسیج و لاقل زندگی اولیه‌اش تامین باشد، طبیعی است که راحت‌تر می‌شود خرید و رشوه داد. من فکر می‌کنم و قرآن نشان می‌دهد که قصد دارند یک سلسله طرح‌هایی را اجرا کنند. تردیدی نیست که نظام ایدئولوژیک مذهبی و نظامی که دولت ضد دموکراتیک و نفتی و رانتییر باشد، کلاً فساد جزو ذات آن است. فساد و آقاژانگی از بین نخواهد رفت اینها خواب و خیال هستند ولی سعی خواهند کرد یک سلسله اصلاحات بکنند. مخصوصاً برای رام کردن جناح‌های مقابل درون حکومت که خود آنها هم در این فساد دستشان آلوده است، دست بیک سلسله اقدامات خواهند زد. مثلاً می‌توانند افشا کنند که رفسنجانی چقدر فساد مالی دارد و اموال این و آن از جناح مقابل را مصادره کنند و یک سلسله چار و جنجال راه بیاندازند.

اما اینکه سیاست اقتصادی اینها چیست؟ ببینید! در کنار همه این مستضعف نوازیها و عوام‌فریبی‌هایی که راه انداخته اند می‌خواهند حتی بدون تغییر قانون اساسی عملاً ماده 44 آنرا بی‌معنی بکنند. خصوصی‌سازی‌هایی در کار است و خودشان هم می‌گویند و تثبیت کرده اند. این در واقع انتقال "بیت‌المال" - دارائی عمومی دولت - است به بخش خصوصی و می‌دانیم که به چه صورتی اتفاق می‌افتد. این غارت اموال عمومی است: مثلاً کارخانه‌هایی را با قیمت و ارزش دفتری ای که سی سال قبل ثبت شده، می‌فروشند و خوب می‌دانیم که با توجه به

قیمت روز چه غارت‌هایی می‌شود! سیاست اقتصادی اینها در واقع همان سیاست بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است که رئیس قبلی بانک جهانی می‌گفت طرح تعبیر اقتصادی با چهره "انسانی" و این بعد از آن گندکاری‌های وحشتناک‌شان بود، نوعی بزرگ کردن چهره بود. همان طرح تغییر اقتصادی با چهره "انسانی" - و می‌دانیم که انسان از نظر آنها کیست! - را می‌خواهند پیاده کنند و ضمناً این قسمت هم هست که خود رهبر می‌خواهد با استفاده از اقتدارات رهبری اینرا اجرا کند تا از این طریق ماده 44 قانون اساسی را بی‌معنی کند.

اما در مورد ماجرای اتمی: من فکر می‌کنم که اگر سنبه پر زور باشد اینها در این ماجرا کوتاه می‌آیند. باید تفاوت گذاشت بین دفاع از موجودیت نظام و مسأله ایستادگی بر سر مسأله اتمی. مسأله اتمی برای رژیم یک پیش روی است نه مسأله موجودیت. یعنی اگر آنرا منجمد بکنند و البته نه با آن شرایطی که امریکایی‌ها به صدام تحمیل کرده بودند که بهانه‌ای شد برای سرنگون کردن وی، و نوعی با امریکا کنار بیایند. می‌دانیم که نه ایران در وضعیت عراق است و نه امریکایی‌ها در وضع سابق که هر چه بخواهند بکنند. بنابراین می‌توانند با هم کنار بیایند و حتی یک سلسله همکاری‌هایی بکنند. مثلاً همین الان اینها می‌توانند در عراق با امریکایی‌ها همکاری کنند و تا حدی هم می‌کنند. آن سپاه بدر که آنجا کشتار راه می‌اندازد، محصول کار کیست؟ یا سیستمی که طرح همکاری با امریکا را پیش می‌برد معلوم است که با کمک و حمایت این‌هاست.

**قلیج‌خانی:** شایعاتی وجود دارد که ایران به کلاهک‌های اتمی دسترسی‌هایی پیدا کرده است. اگر همین فردا اعلام کنند که ما اتم داریم. تکلیف چیست؟

**شالگونی:** واقعیت اینست که اگر جمهوری اسلام به سلاح اتمی دست پیدا کند بضرر مردم ایران است، نه که ایران حق ندارد. بحثی است که بعضی‌ها و حتی بخشی از اپوزیسیون می‌کنند و البته در میان مردم نیز مطرح است که چرا ما سلاح اتمی نداشته باشیم در حالی که اسرائیل می‌تواند داشته باشد؟ خوب این زور و نظام ظالمانه بین‌المللی است. تردیدی نیست که ایران حق دارد و حاکمیت مردم ایران بر کشور مطلق است ولی باید توجه داشته باشیم که اولاً مردم ایران حاکمیت ندارند و ثانیاً سلاح اتمی نفع ما نیست.

اصلاً اگر رژیم به سلاح اتمی دست پیدا کند تقویت می‌شود، نه اینکه آنرا علیه مردم بکار ببرد، ولی این موقعیت رژیم را تحکیم می‌کند. و بعد هم در رژیمی این چنین فاسد هزاران گندکاری ممکن است بشود. می‌بینیم که در صنایع اتمی غیرنظامی هم چقدر گندکاری اتفاق می‌افتد و حتا در کشورهای پیشرفته و با تکنولوژی برتر. می‌بینیم که افکار عمومی مترقی در همین اروپا و امریکا مخالف سلاح اتمی است. حالا در کشوری که دومین منابع نفت و گاز جهان را دارد، تکیه کردن به انرژی هسته‌ای می‌تواند احمقانه باشد.

بنظر من، ما باید حتماً مخالفت کنیم و قاطع در این مورد بایستیم. منتهی ماجرائی که هست اینست که امریکاییها ممکن است نتوانند مداخله نظامی بکنند - منظورم از مداخله نظامی بصورتیست که در عراق عمل کردند و آنجا را اشغال کردند ولی بمباران کردن نیروگاه‌های ایران هنوز مطرح است. اینها فاجعه‌های بزرگی بوجود می‌آورد. بنظرم ما باید مخالفت کنیم و مردم ایران مدام باید مخالفت خودشان را با آن نشان دهند. مهم این است که اینها روی این مسأله بازی می‌کنند و در واقع می‌خواهند دندانه‌های طرف مقابل را بشمرند. مخصوصاً موقعیت امریکا در عراق و بحران خود امریکا که حالا سر بلند می‌کند، فرصتی برای این‌ها ایجاد کرده است. می‌بینیم که در خود امریکا مردم یواش یواش متوجه می‌شوند که اشغال عراق امنیت امریکا را آسیب پذیرتر کرده برخلاف آنچه جرج بوش می‌گفت که می‌رویم جنگ علیه تروریسم را پیش ببریم، دیدند که اشغال عراق جنگ علیه ترور را به شکست کشانده و حالا خیلی‌ها دارند این را می‌گویند. در آخرین نظرخواهی‌هایی که کرده‌اند، اکثریت مردم امریکا از این مسأله ناراضی‌اند.

بهرحال اینها روی این مسأله که چقدر پیش خواهند رفت یا نخواهند رفت، بازی می‌کنند. اما اینکه جمهوری اسلامی‌طور که بعضی‌ها می‌گویند فکر نمی‌کنم به سلاح اتمی دست یافته باشد. من اطلاع دقیقی ندارم و علم غیب هم ندارم اما می‌شود دید که اسرائیلی‌ها و امریکایی‌ها خیلی سرو صدا می‌کنند و اسرائیل می‌گوید اگر تا شش ماه دیگر جلوی‌اش را نگیریم دیگر دیر شده. فکر نمی‌کنم که چنین باشد و با یک مقداری عامل شانتاژ از طرف امریکاییها و اسرائیلی‌ها روبرو هستیم.

**قلیج‌خانی:** با تشکر از محبت‌های

تاریخ انجام این مصاحبه اول مرداد 1384 (اگوست 2005) است.

.....

## نجوا کنندگان جنگ

### در عراق چه می گذرد؟

ویلاگ های عراق در باره چگونه گی زنده ماندن در زمان جنگ، زندگی روزمره مردم، اشغال، تصورات سیاسی، ترس ها، امید ها ، وقایع دوران فرار و اولین لحظات خوشبختی در سوریه گزارش ها می دهند.

Andrea Bistrich

برگردان ناهید جعفرپور

پشت صحنه ویلاگ های عراق اشغالی ؛ من می خواهم که تمامی جهان بدانند چه چیزی بطور واقعی در عراق می گذرد. بعنوان شهروند چگونه می توان در یک منطقه جنگی زندگی نمود. از ماه مه 2007 محمد دندان پزشک 25 ساله عراقی در ویلاگش در باره اوضاع خیابانها بغداد گزارش می دهد. او هم چون تمامی ویلاگ نویسان عراق تحت نامی مستعار برای امنیت خویش می نویسد.

در حالیکه دفترچه های خاطرات الکترونیکی و یا ویلاگ ها در کشور ما خود را با مسانل بی خطر روزانه مشغول می کنند و جوانان از این ویلاگ ها غالباً بعنوان مشغولیتی زیبا استفاده می کنند، در مناطق جنگی ای چون عراق از این ویلاگ ها بعنوان یک نوع جدید گزارش دهی و همچنین بعنوان یک نوع خبرنگاری شهروندی سانسور نشده دست اول استفاده می شود. تم های اصلی ویلاگ ها: ادامه زندگی در ایام جنگ، زندگی روزمره تحت اشغال، رویا ها و تصورات یاسی، ترس ها، امیدها، وقایع دوران فرار می باشند. در حال حاضر 265 ویلاگ در عراق وجود دارد که 147 آن فعالند. بسیاری از این ویلاگ ها از درون عراق می باشند و بخشی در تبعید اداره می شوند.

مشهورترین ویلاگ های جهان همزمان همچنین هماتنهانی هستند که از اولین ساعت آغاز جنگ به وجود آمدند:

«Riverbend» Salam Pax, «Raed Jarrar»

این سه ویلاگ هنوز هم بسیار مشهورند. این ویلاگ ها با نظرات درونشان در باره وقایع دوران جنگ، مرزهای گزارشات رسمی را گذر کرده و بعنوان خبرنگاران شهروندی خانگی از موقعیت خود بعنوان حاضرین در صحنه وقایع استفاده نموده و دقیق ترین گزارشات را ارائه داده اند. برای بسیاری از خبرنگاران غربی که می خواستند بدانند که در عراق چه می گذرد، نگاه کردن به این ویلاگ ها برنامه ای روزانه است. تصویری از اولین نسل ویلاگ نویس عراق و هر آنچه باعث موفقیت آنها گشته است را میتوان در:

Iraqi blog encyclopedia

مشاهده نمود.

برخی از این ویلاگ ها که در اروپا هم توجه پهنه وسیعی از افکار عمومی را بخود جلب نموده اند ویلاگ: Riverbend است. از آگوست سال 2003 زن جوانی که قلمی تیز انتقادی بر علیه سیاست آمریکا و همچنین تندرویان مذهبی دارد با فاصله زمانی در باره زندگی در دوران جنگ گزارش می دهد. وی در اولین نوشته اش آورده است که : " من زنی هستم از عراق و 25 سال سن دارم. من جنگ را از سر گذراندم و زنده ماندم این آن تمام چیزی است که شما باید بدانید و در حقیقت مهمترین مسئله هم همین است.

نگاهی به چند ویلاگ

نام: محمد 25 ساله متاهل دندانپزشک در بغداد از 2005 ویلاگ دارد

last-of-iraqis.blogspot.com

پنجشنبه 8 نوامبر: ساعت 3 صبح 4 نوامبر: امروز بعد از حمله ارتش آمریکا یکی از دوستان خوبم دستگیر گردید. او و عده ای از جوانان در ناحیه شهری المنصور دستگیر گردیدند. آنها ( آمریکایی ها) در ابتدا به این مردان جوان مشکوک می شوند که گویا در پشت ماجرای حمله به آمریکایی ها قرار دارند. اما من حداقل دوست خودم را می شناسم . او اینکاره نیست و دانشجوی دندان پزشکی است و تنها چیزی که می خواهد پایان نامه تحصیلی اش است. لطفاً اگر می توانید کمک کنید. چهار روز است که وی دستگیر شده است و خانواده اش از وی خبری ندارند. ما حداقل می خواهیم بدانیم که آیا حال او خوب است؟ کجاست و چه بر سر او آمده است؟

شنبه سوم نوامبر

من به گذشته فکر می کنم که چگونه زندگی را می گذراندم و حال چگونه زندگی می کنیم؟

شاید عجیب باشد که پسری 25 ساله به دوران خوب گذشته فکر کند. معمولاً این کار مسن تر هاست. ولی در عراق جوانان دقیقاً چون جوانان کشورهای دیگر فکر نمی کنند.

من در این باره خیلی فکر کرده ام که چه میشد اگر که این جنگ وجود نداشت. من حالا چه می کردم ؟ الان ساعت 8 شب است. احتمالاً من حالا در کلینیک بودم و شاید هم با همسرم در خیابان های زیبای بغداد گردش می کردم. حداقل می توانستم در کلوب ال ایوا غذا بخورم. در هر حال هر کاری می کردم اما در این ساعت شب در خانه بسر نمی بردم.

وقتی که فکر می کنم که ما عراقی ها از این جنگ چه گیرمان آمد و زمانی که به فکر باطل وجود آزادی و دموکراسی در شرایط کنونی می اندیشم بعد به این نتیجه می رسم که : که در کنار تلفن های دستی، ماهواره، دستمزد های بالا که به موازات افزایش وحشتناک هزینه های زندگی در حرکت بودند، ایپوزیسیون ( که هم اکنون بر سر کار است) از کشته شدن عراقیان بی گناه توسط صدام حسین ورژیم اش داد سخن می داد، حال کجایند؟ هم اکنون با توجه به تعداد وحشتناک کشته شدگان بیگناه چرا خاموشند؟ کجا هستند آنان که می بینند میلیون ها عراقی مجبور شده اند عراق را ترک کنند؟ می داند آنها هم اکنون کجایند و چه می کنند: اگر که در حال حاضر از این خوشی برخوردار نیستند که انستاهای بیگناه را به دلیل منافع فرقه ای شان خیلی ساده بقتل برسانند اما مطمئناً با قیافه های زشت و لبخند های رضایت بخششان در حال شمردن پول هایشان می باشند. پول هانی که روزانه از مردم می ربایند. اگر که ما آمار کشته شدگان بیگناه توسط صدام حسین را بشماریم، تعداد آنها با آمار کشته شدگانی که تنها امروزه در فاصله سه ماه گذشته می شوند ( آتهانی که در جنگ کشته شدند به حساب نیامده اند) بیشتر خواهد بود.....). من تلاش نمی کنم از صدام حسین و رژیمش دفاع کنم. او یک مرتجع بود. یک دیکتاتور بود و یک جنایتکار بود. اما او بدتر از کسانی نبود که امروز بر ما حکومت می کنند. حتی او از این ها کمی بهتر بود و حداقل ظاهراً آن مقدار کم باقی مانده آبروی عراقی ها را حفظ می کرد. من از خودم سوال می کنم که آیا دولت بعد از جنگ حتی یک کار نیک وجود دارد که انجام داده باشد؟

صدام حسین در یک روز جمعه بخاطر کشتن 148 غیر نظامی هوادار مقتدا الصدر بدار آویخته شد. من از خود سوال می کنم و می خواهم بفهمم چه مقدار انسان را مقتدا الصدر بقتل رسانده است؟ تنها این هفته در بغداد صلح آمیز بیش از این تعداد غیر نظامی بقتل رسیدند..... برای چه مسئولین این قتل ها امروز بدار آویخته نمی شوند. حداقل این کار هم عادلانه بود.

جمعه 19 اکتبر:

(.....) بعد از اینکه من با تعدادی از همکارانم در این باره صحبت کردم، به این نتیجه رسیدم که: مبارزه قدرتی میان گروه های فرقه گرانه در حال انجام است. (.....)

سه روز قبل حزب بعث در بخش سنی نشین بغداد اعلامیه هانی را پخش نمود که در آن موضع سیاسی جدید خود را اعلام نموده بود. در این اعلامیه آمده بود که آنها در نهایت می خواهند که به خشونت های فرقه ای پایان دهند و اشغالگران را بیرون رانند و کنترل بر نفت را دوباره در دست گیرند و از کشتن بیگناهان جلوگیری کنند.

دیروز شنیدم که القاعده همچنین اعلامیه هانی در همانجا پخش نموده است که در آن به مردم اطمینان داده است که آنها ( القاعده) تنها بهترین ها را برای مردم می خواهند و می خواهند جلوی خشونت های فرقه گرانه را بگیرند و زندگی نرمال را دوباره به عراق برگردانند. آنها از مغازه داران خواسته اند که مجدداً مغازه های خود را باز کنند و اطمینان داده اند که از آنها محافظت خواهند نمود همچنین اشاره کرده اند که شیعیانی که کار بدی نکرده باشند نباید ترس داشته باشند.

بله این مبارزه برای به قدرت رسیدن و گرفتن کنترل بر دست است. هر کدام از این گروه ها تلاش می کند ثابت کند که از دیگری بهتر است و اگر به قدرت برسد چه خواهد کرد.

نام : سوتشین 15 ساله از شمال عراق که از اپریل 2005 ویلاگ دارد.

livesstrong.blogspot.com

جمعه 26 اکتبر 2007:

اوضاع در شهر ما روز بروز بدتر می شود. در این هفته از قتل بسیاری آگاه شدم. (.....) مسئله وحشتناک این است که آنها

## به سوگواران گرسنه ی توفان بنگلادش

رقص باد  
باد گفت:  
زیر نور چرک ماه  
رقصی کردم  
چرخ زدم  
و گذشتم  
ضیاء گفت:  
خانه ام را هم بردی بی پیر  
باد گفت:  
آن تخته پاره ها  
بغلی چوب خشک  
و گالی ها؟!  
ضیاء گفت:  
قلبم در آن گرم می شد  
و در سایه اش  
خستگی خالی می کردم  
باد گفت:  
من چرخان عبور می کردم  
بنگال بی بن تو تاب نیاورد  
دنبال من دوید  
ضیاء گفت:  
دخترکم در آغوش تنگ مادرش  
خفته بود  
و مادرش  
در وحشت خود لال گشته بود  
باد گفت:  
تیرکها و رفتند  
و حلبی ها و چلیک ها و گالی ها و تخته پاره ها  
زیر نگاه خاموش ماه  
به چون جن زدگان  
با من به تابی شگرف  
رقصیدند  
ضیاء گفت:  
ماه آنشب ننابیده بود  
وتو با ابرها و رعداها آمدی  
باد گفت:  
تو نیمه تاریک ماه را می دیدی  
جاده ام را  
نور چرکین نیمه ی دیگر  
هموار کرده بود  
ضیاء گفت:  
دست راست پدرم  
از آوار بیرون مانده بود  
و نبضش به چون دل گنجشکی در هراس  
به تندی می زد  
باد گفت:  
و من که شولایی از غبارجهان به تن داشتم  
میان فریاد زنده است، زنده است های مادرت  
به دور خود می چرخیدم  
ضیاء گفت:  
آه اگر تنها نبودم  
خنجر برویت می کشیدم  
باد گفت:  
تنها یان بی شمارند  
من اما  
بادم  
یاد...  
و رقصان گذشت  
تا به کیرتیشنی دیگر برسد  
حسن حسام - ۲۰ نوامبر ۲۰۰۷

توریست ها و هم چنین اقوام قریبائیشان را - پدر ها، برادر ها و ...  
هم بقتل رسانده اند!!!!!!  
مسئله عجیب دیگر این است که اگر آدم یک فرد زخمی را به  
بیمارستان ببرد از سوی پلیس دستگیر می شود و مورد سوال و  
جواب قرار می گیرد و شاید هم دستگیر شود.... یکی از دوستان  
من یک مرد غرق به خون را می بیند که از ناحیه سر و سینه  
زخمی بوده است و به تنهائی روی زمین خزیده بوده تا خود را به  
درمانگاه برساند زیرا هیچکسی به کمک او نیامده است.  
ماما 36 ساله دکتر دندانپزشک از موسول شمال عراق از یولی  
2005 وبلاگ دارد. او مادر سونشینه است.

youngmammy.blogspot.com

جمعه 5 اکتبر 2007

از مدتی پیش من دچار افسردگی شده ام و دپرسیون دارم. برای این  
خاطر روانشناسی را پیدا کردم که از زمان حمله آمریکا به عراق  
پیشش نرفته بودم. او درصد داروهای مرا تغییر داده و تعدادی  
داروی جدید به آن اضافه نمود. در هفته اول آنچنان تحت تاثیر این  
دارو ها خواب آلود بودم که به زحمت می توانستم روی پایم بند  
شوم و یا متمرکز فکر کنم. هم اکنون کمی بهتر شده ام. بعضی اوقات  
آرزو می کنم که در دریا و یا امواج رودخانه ای و یا در دشتی  
سبز قرار داشتم. من تنها ساختمان های منهدم و قیافه های نگران  
و غمگین و مین ها را در پیش رویم دارم که بجای گل های رز و یا  
گل های دیگر در خیابانها کاشته شده اند. در محل زندگی ام تنها  
ارتش را بجای کودکانی که باید در باغ ها بازی کنند می بینم.  
(.....) من تنها داستان های غمناک، صدای انفجار و تیر اندازی  
و خیر های بد را می شنوم.(.....)  
ریوربند، از سال 2003 وبلاگ دارد و با خانواده اش این تابستان  
عراق را ترک نمود و امروز در سوریه زندگی می کند.

riverbendblog.blogspot.com

دوشنبه 22 اکتبر 2007

اولین هفته ها در اینجا در واقع برایم چیزی چون یک شوک  
فرهنگی بود. سه ماه وقت احتیاج داشتم تا عادات بخصوصی را در  
خودم ترک بدم. عاداتی که در عراق بعد از جنگ در من خانه کرده  
بود. خیلی عجیب است که چگونه آدم یاد می گیرد بشیوه ای خاص  
رفتار کند و حتی به این رفتار عجیبش هم آگاهی ندارد. برای مثال  
زمانی که آدم در خیابان از نگاه کردن در چشم دیگران پرهیز می  
کند و یا زمانی که آدم چون دیوانه ای مرتب دعا زیر لب زمزمه می  
کند وقتی که در راهبندان خیابانی قرار گرفته است. سه هفته طول  
کشید تا من توانستم مجددا درست و حسابی با سری برافراشته  
بدون دانما اینور و آنورنگاه کردن و ترس راه بروم.  
هم اکنون طبق تخمینات در حدود 1 و نیم میلیون عراقی در سوریه  
زندگی می کنند. من حداقل یکی از آنها هستم. زمانی که آدم در  
دمشق به گردش می رود مرتباً همه جا لهجه عراقی را می شنود.  
ما درخانه ای زندگی میکنیم که دو خانواده دیگر عراقی هم زندگی  
می کنند. کسانی که طبقه روی ما قرار دارند مسیحیانی از شمال  
عراق می باشند. آنها از سوی پیشمرگه های کرد از روستایشان  
بیرون رانده شده اند. خانواده ای که در طبقه ما زندگی می کنند کرد  
می باشند و خانه شان را در بغداد شبه نظامیان از آنان گرفته اند.  
آنها منتظرند تا جواز رفتن به سوئد و یا سوئیس و یا کشور  
اروپائی دیگر را بگیرند.  
شب رسیدن ما بسیار خسته و به لحاظ اخلاقی شکسته شده بودیم.  
چمدان های ما را اعضای خانواده کرد بعدا برایمان فرستادند. یک  
پسر 9 ساله که دندان های جلویش افتاده بود بشقابی کک در دست  
داشت به ما گفت ما در خانه ابو محمد روبروی شما زندگی می کنیم  
مادرم گفت اگر هر چیزی خواستید بما خبر دهید و این شماره تلفن  
ماست. در این شب من برای اولین بار بعد از مدت های طولانی گریه  
کردم زیرا که من مجددا اتحادی را که از سال 2003 از میان ما  
مردم ربوده شده بود این همه دور از خانه مان مجددا حس می  
کردم.

## دفترهای پی‌دادار

### فقر، جنگ و جهانی شدن خشونت علیه زنان

شهرزاد مجاب - تورنتو

دکتر شهرزاد مجاب استاد دانشگاه تورنتو است و به آموزش بزرگسالان و مطالعات زنان مشغول است. دکتر مجاب ریاست انستیتو مطالعات دانشگاه تورنتو را به عهده دارد؛ و در ماه جون 2003 سازمان جهانی زنان جایزه اول صدای زنان در مناطق جنگی را به او اهدا کرد. متن زیر سخنرانی دکتر مجاب در سیزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان در دانشگاه لندن است.

من در این گفتار پدیده جهانی شدن را از دید فمینیستی بررسی میکنم. اما تنوری فمینیستی یکدست و همگون نیست و باید تاکید کنم که چهارچوب تنوریک من فمینیسم مارکسیستی است. همچنین باید تاکید کنم که فمینیست های مارکسیست هم تحلیل واحد و یکدستی از جهانی شدن ندارند. به عنوان یک فمینیست، پروسه جهانی شدن را پروسه گسترش مردسالاری سرمایه داری میبینم که ستم بر زنان را به شیوه مدرن و در قالب دموکراسی بورژوازی اعمال میکند. به عنوان یک مارکسیست، پروسه جهانی شدن را تسلط سرمایه مالی بر سراسر دنیا میبینم؛ نظامی که استثمار طبقاتی سرمایه ملی و فراملی را به سراسر دنیا گسترش میدهد. به عنوان یک فمینیست مارکسیست، پیوند ناگسستنی بین استثمار طبقاتی و ستم جنسی میبینم و دموکراسی بورژوازی را دموکراسی مردمدارانه به حساب می آورم.

از دیدگاه فمینیسم مارکسیستی، جهانی شدن یک بحث آکادمیک بی ارتباط به زندگی روزانه و تغییر واقعیت موجود نیست. جهانی شدن چیست؟

بیشتر تحلیل های دنیای آکادمیک، رسانه های جمعی و سیاستمداران و جمع وسیعی از سازمان های غیر دولتی (NGOs) در چهارچوب تئوریهایی نئولیبرالی صورت میگیرد. جهانی شدن برای نئولیبرالها پروسه گردش آزاد کالا، سرمایه و اطلاعات است بدون این که مرزهای ملی، فرهنگ یا سیاست مانع این گردش آزاد شوند. دو قرن پیش آدام اسمیت، تئورسین لیبرالیسم اقتصادی، استدلال کرد که رقابت آزاد به مثابه یک «دست نامرئی» (invisible hand) عمل میکند. این دست نامرئی، رقابت سرمایه دارها است که باعث میشود منفعت مصرف کنندگان تامین بشود. زیرا بهترین و ارزاترین کالاها را علیرغم میل سرمایه دارها به آنها تحویل میدهد. سرمایه دار سود بیشتر میخواهد اما رقابت با سایر سرمایه دارها اجازه تاخت و تاز به او نمیدهد. دولت نباید در اقتصاد دخالت بکند و تنها وظیفه دولت اینست که شرایط رقابت آزاد سرمایه را تامین بکند.

امروز نئولیبرالها استدلال میکنند که «دست نامرئی» بازار باید در سطح جهانی عمل بکند. اقتصاد ملی و اقتصادهای مبتنی بر دولت و مرزهای ملی به پدیده های کهنه ای تبدیل شده اند که مانع رشد و توسعه میشوند.

این مرزهای ملی که اقتصاد دنیا را تکه تکه پاره کرده اند باید باز بشوند تا سرمایه فراملی بتواند در هر نقطه دنیا به دنبال کسب و سود برود.

ایدئولوژیست های بورژوازی ادعا میکنند که سرمایه داری یعنی دموکراسی و هر جا سرمایه داری مسلط بشود، آزادی و برابری تامین میشود. همچنین مدعی هستند که طبقه کارگر از بین رفته است و همه یا سرمایه دارند یا کارگر فکری.

ادعای دیگر اینست که اصولا سرمایه از بین رفته است و اطلاعات (information) جای آن را گرفته است و اطلاعات نیز یعنی رقابت ایده ها و این رقابت، چه بخوانند، چه نخوانند، آزادی و دموکراسی را تامین میکند. در دنیای اطلاعات و در دنیای اینترنت، جایی برای دیکتاتوری، برای سانسور، برای پروپاگاندا و برای سلطه جویی و بنیادگرایی وجود ندارد.

اینها ادعاهای سیاستمداران امپریالیست های آمریکا و اروپا، بانک جهانی پول (IMF)، نئولیبرالها و نئوکنسرواتیوها است. بسیاری از روشنفکران ایرانی، چه در ایران و چه در خارج، این ادعاهای ایدئولوژیک را پذیرفته اند و تلاش میکنند که وارد این بهشت موعود بشوند.

مدت سی سال است که پروژه جهانی کردن توسط حکومت های نئوکنسرواتیو در اروپا و آمریکای شمالی پیش برده میشود. ارگانهای گوناگونی از قبیل مجمع سالانه سران هشت کشور بزرگ (G8) و سازمان جهانی تجارت (WTO) پروژه جهانی شدن را کار سازی میکنند. در آمریکای شمالی منطقه «تجارت آزاد» تاسیس شده است (1) و اتحادیه اروپا قدمهای مهمی در جهت انترگراسیون اقتصادی و گسترش حوزه جغرافیایی خود برداشته است. اخیرا جورج بوش برنامه «تجارت آزاد» با خاورمیانه را در آینده نه چندان دور مطرح کرده است. جمهوری اسلامی نیز به تاسیس مناطق تجارت آزاد پرداخته و حتی آموزش عالی را نیز میخواهد خصوصی بکند.

#### برخورد مارکسیستی به پروسه جهانی شدن :

از دید مارکسیستی، جهانی شدن پروسه جدیدی نیست، گرچه تحولات سی سال اخیر مشخصه های نوینی دارد که آن را از گذشته متمایز میکند. پیدایش اقتصاد جهانی با پیدایش سرمایه داری در قرن ۱۷ و ۱۸ شروع شد که قسمت عمده دنیا را تحت سلطه چند کشور سرمایه داری اروپا درآورد. از دید مارکسیستی، پیدایش اقتصاد جهانی توطئه نیست و ناشی از سوءقصد یا

سوءنیت یا تمایلات استیلاجویانه سرمایه دارها یا دولت های سرمایه داری نیست. برعکس، گسترش سرمایه ناشی از دینامیسم نظام سرمایه داری است که آن را از تمام نظام های اقتصادی دیگر متمایز میکند. نظام سرمایه داری صنعتی توان «تولید بیش از حد» (overproduction) دارد به این معنی که به اندازه ای تولید میکند که جمعیت یک کشور توان مصرف آن را ندارد و باید مازاد تولید را صادر بکند. علاوه بر این، از آنجا که هیچ کشوری مواد خام لازم برای تولید متنوع ندارد، سرمایه داری باید بتواند هر ماده خام یا مصنوعی که لازم داشته باشد را آزادانه به دست آورد. همچنین رقابت آزاد به ورشکستگی بعضی سرمایه دارها و فریبه شدن بعضی دیگر می انجامد. این روند تشکیل انحصارات سرمایه داری است که در اثر انقلاب صنعتی و بویژه از اواسط قرن نوزدهم شروع شد و امروز با سرعت بی سابقه ای ادامه دارد. به طوری که در اواخر قرن نوزدهم، در بعضی کشورهای سرمایه داری مانند آمریکا و کانادا، دولت مجبور شد در این پروسه مداخله بکند و قانون ضد انحصار (Anti-Trust Law) تصویب کردند. لنین و بعضی از اقتصاددانان بورژوازی، سرمایه داری عصر انحصارها را «امپریالیسم» نامیده اند.

مارکسیسم با پیدایش اقتصاد جهانی مخالف نیست اما مارکسیست ها در پروسه رشد اقتصاد جهانی، شرایط سرنگونی نظام سرمایه داری را جستجو میکنند. سرمایه داری امروز در حالی که دارای عظیم ترین قدرت تولیدی است، بی نهایت شکننده است. این سرمایه بدون وجود امنیت و ثبات نمیتواند به حیات خود ادامه دهد. از این رو است که دولت های سرمایه داری، برای تامین شرایط ثبات و امنیت به جنگ افروزی میپردازند به طوری که جنگ و جنگ افزار و جنگ افروزی، خود به بخشی از اقتصاد سرمایه داری تبدیل شده و به قول آیزنهاور، رئیس جمهوری سابق آمریکا، یک مجتمع نظامی - صنعتی Military-industrial complex به وجود آمده که اگر هم شرایط جنگ وجود نداشته باشد تلاش میکند که آن را به وجود آورد. تصادفی نیست که دو جنگ جهانی محصول تضاد و رقابت های دولت های سرمایه داری بودند که برای تقسیم مجدد مستعمرات و مناطق نفوذ در حدود هفتاد و پنج میلیون انسان را به قتل رساندند.

#### جهانی شدن، جنسیت و دموکراسی:

مدت سی سال است که دولتهای سرمایه داری غرب، برنامه جهانی شدن را با نهایت قدرت به پیش میبرند. شعارهای این سه دهه اینست: «زنده باد بازار!»، «برقرار باد سرمایه خصوصی!»، «سرمایه خصوصی پرچمدار دموکراسی است!»، «زنده باد تجارت آزاد!». کارنامه سی سال جهانی کردن و خصوصی کردن سرمایه کارنامه ای بسیار تیره است. (2) :

\* در سال ۲۰۰۱، مخارج نظامی دولتها ۷۹۶ میلیارد دلار و به میزان ۶ درصد بیش از سال قبل بود.

\* هر روز ۳۲۰۰۰ کودک به خاطر گرسنگی و سوءتغذیه میمیرند.

\* تعداد ۱۵۰ میلیون کودک خیابانی در دنیا وجود دارد.

\*فاصله بین فقیر و غنی در همه کشورهای سرمایه داری بیشتر شده است.

\* در چندین کشور دنیا از قبیل حبشه، مالاوی، قحطی به زندگی میلیونها انسان خاتمه داده است.

\* در هندوستان، در حدود ۱۰ میلیون کودک به کار بردگی اشتغال دارند.

\* در آفریقا، در سودان و در کشورهای تولیدکنندگان کاکائو بردگی و برده برداری رایج شده است.

\* قاره آفریقا به خاطر کشتار مداوم از جمله جنوساید و به خاطر ابتلا به AIDS جمعیتش را به سرعت از دست میدهد.

\* دهها میلیون انسان در اثر جنگ و فقر زندگی دچار آوارگی شده اند.

\* از زمان سقوط دیوار برلین تاکنون، آمریکا و متحدانش چندین جنگ عمده راه انداخته اند؛ از جمله: عراق (۱۹۹۱)، یوگسلاوی، افغانستان و عراق (۲۰۰۳).

\* در ده سال اخیر بحران مالی اقتصاد چندین کشور را ویران کرده است مانند مکزیک، مالدیا، سنگاپور، ترکیه و آرژانتین.

\* بحران های مالی و اقتصادی و نیز جنگ و فقر باعث ورشکستگی تولیدکنندگان کوچک شده و برخلاف تصور ایدئولوژیست های جهانی شدن، باعث گسترش طبقه کارگر در سطح دنیا شده است.

اینها گوشه هایی از فقر و فلاکتی است که سرمایه داری معاصر به وجود آورده است. جهانی شدن سرمایه در عین حال ستم بر زنان را وسیع تر و وحشیانه تر کرده است. سرمایه جهانی، سرمایه پدرسالارانه است:

۱- در قیلمی حدود ۷ میلیون زن برای کار خانگی و صنعت تفریح و سرگرمی (entertainment industry) به خارج از کشور میروند و منبع اصلی کسب درآمد ارزی برای مملکت و درآمد برای خانواده هایشان هستند. این زنان در کشورهای مختلف محل کارشان مورد ستم و تجاوز جنسی قرار میگیرند.

۲- هر سال در حدود دو میلیون دختر تا ۱۵ ساله وارد بازار فحش‌های جهانی میشوند.

۳- در سال در حدود ۷۰۰ هزار زن به خاطر زایمان میمیرند و بسیاری از این مرگ‌ها قابل پیشگیری هستند.

### جهانی شدن و مبارزه علیه مردسالاری اسلامی در ایران

در حالی که سرمایه داری به سرعت به نظامی جهانی تبدیل میشود، مبارزه علیه آن نیز در سراسر دنیا صورت میگیرد. اما اگر جهانی شدن سرمایه با دقت توسط دولتهای سرمایه داری هدایت و تقویت میشود، جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه داری فاقد چنین دستگاه رهبری هستند. در حالی که جهانی شدن سرمایه داری توسط هشت دولت بزرگ (G8) به شیوه ای هدفمند برنامه ریزی میشود، بسیاری از روشنفکران «چپ» و «راست» به مبارزه جهانی شدن و سرمایه داری - پدرسالاری میپردازند. این روشنفکران، مردم ستمدیده دنیا و مخصوصاً زنان را دعوت میکنند که «هویت» خود را مقدس بشمارند و در گرداب تصببات دینی، قومی، ملی، زبانی، قبیله ای و فرهنگی منطقه ای خود دست و پا بزنند و به جای قیام علیه استثمار و ستم، به حفظ فرهنگ و سنن پیوسیده دینی و قومی بپردازند. به نظر من، این پروژه یا به قول خودشان «گفت‌وگو» (discourse) چیزی جز حفظ وضع موجود و ضدیت با قیام علیه ستم نیست. در حالی که این قبیل روشنفکران در سرتاسر دنیا به مبلغان دین و ناسیونالیسم و قومیت و پدرسالاری تبدیل شده اند، در مورد ایران نقشی به غایت ضدانقلابی بر عهده گرفته اند. من سعی میکنم نقش این دسته از روشنفکران ایرانی را با تاکید بر تجربه نظام مردسالاری - اسلامی بیشتر بشکافم.

ستم بر زنان پدیده ای عام یا جهانی است و در هر جامعه ای به صورت خاص اعمال میشود. مبارزه آگاهانه علیه ستم مردسالاری اول بار در اروپای غربی در عصر روشنگری (اواخر قرن ۱۷ تا اواخر قرن ۱۸) شروع شد. در قرن ۱۷ و ۱۸ در حالی که ستم بر زنان در سراسر دنیا به شیوه های ماقبل مدرن در جامعه های فئودالی و عشیره ای، شهری و روستایی، اعمال میشد، تنها در شرایط تاریخی قرن ۱۷ و ۱۸ در اروپا بود که آگاهی فمینیستی رشد کرد. در این شرایط تاریخی، که شرایط فروپاشی روابط فئودالی و رشد روابط سرمایه داری بود، زنان متعلق به طبقه در حال رشد بورژوازی با دست یافتن به سواد و به دانش انقلابی زمان خود به تحلیل ستم مردسالاری دست زدند و برای اول بار مسئله حقوق (rights) زنان را مطرح کردند. مری وولستون کرافت در انگلستان در سال ۱۷۹۲ رساله دفاع از حقوق زنان را نوشت و اولین دوگورژ در سال ۱۷۸۹ و در فرادای انقلاب بورژوازی فرانسه «بیانیه حقوق زن و شهروند زن» را صادر کرد. به این ترتیب آگاهی فمینیستی، آگاهی بخشی از زنان دنیا و محدود به اروپای غربی و آمریکای شمالی بود. این فمینیسم را امروز فمینیسم لیبرالی مینامند زیرا رفع ستم و رفع تبعیض را در برابری حقوقی زن و مرد جستجو میکند. اما فمینیسم که پدیده خاص اروپای غربی بود یک قرن بعد از انقلاب فرانسه به پدیده ای عام یا جهانی تبدیل شد. زنان در اروپای شرقی، در آمریکای لاتین و در آفریقا و آسیا و اقیانوسیه خواستار رفع ستم شدند. در ایران، آگاهی فمینیستی و مطالبات زنان در دهه آخر قرن ۱۹ و در جریان انقلاب مشروطیت پا بر عرصه وجود گذاشت. در ترکیه عثمانی، در شمال آفریقا و در هندوستان نیز زنان به عنوان نیروهای اجتماعی جدیدی با مطالباتی که ملهم از جنبش زنان غرب بود به مقابله با دنیای کهن پرداختند. مبارزه علیه ستم مردسالاری در ادبیات فارسی، در تاسیس مدارس دخترانه و در تولد روزنامه نگاری زنان منعکس شد. (3)

به این ترتیب، فمینیسم به پدیده ای عام یا جهانی تبدیل شد. جنبش فمینیستی و جنبش زنان بخشی از تاریخ و فرهنگ و سیاست ایران در سرتاسر قرن بیستم است.

هیچ مبارزه انقلابی بدون آگاهی انقلابی و بدون تئوری انقلابی میسر نیست. امروز مجموعه ای از تئوریهای به ظاهر چپ به صورت مانع تاریخی علیه مبارزه زنان قلم کرده است. علاوه بر این، ناسیونالیسم و سیاست ناسیونالیستی به شیوه های مختلف علیه جنبش فمینیستی اقدام میکنند و در بهترین حالت مردسالاری بورژوازی را جایگزین مردسالاری اسلامی و سنتی میکنند.

به عنوان مثال، در ۸ شعبان ۱۳۲۹ هجری قمری (۱۳ اوت ۱۹۱۱)، حاجی محمدتقی وکیل الرعایا، نماینده مجلس شورای ملی، هنگام بحث در تجدید نظر و اصلاح نظامنامه انتخابات درخواست کرد که به زنان حق رای داده بشود. در این زمان تنها سه کشور دنیا (استرالیا، زلاندنو و فنلاند) حق رای زنان را به رسمیت شناخته بودند. در همین سالها در شهر لندن انگلستان، تظاهرات زنان خواستار حق رای بارها توسط پلیس سرکوب میشد. خبرنگار روزنامه تایمز (Times) در تهران که از مطرح شدن حق رای زنان در مجلس شورای ملی حیرت کرده بود گزارشی به لندن فرستاد که در روزنامه درج شد و از جمله نوشته بود: (۴)

"هواداران حق رای زنان [در انگلستان] خوشحال خواهند شد اگر بفهمند که حتی در هنگامه تلاش ها و مشکلات کنونی ایران که شاه سابق غلمش را برافراشته است و جنگ داخلی قریب الوقوع است، در مجلس ایران یک مدافع خواست های زنان پیدا شده است؛

با وجود این که این تلاش به ثمر نرسید، آنچه اهمیت دارد اینست که مبارزه برای برابری قانونی در ایران به بخشی از فرهنگ سیاسی کشور تبدیل شد. مورگان شوستر (Morgan Shuster) آمریکایی که توسط دولت برای رفم مالیه کشور استخدام شده بود و در این زمان در تهران اقامت داشت نوشت: (5)

زن ایرانی از سال ۱۹۰۷ در یک حرکت به پیشرفته ترین، نه بگویم رادیکالترین، زن دنیا تبدیل شده است. این که این گفته باعث برهم خوردن ایده های قرون بشود مهم نیست. این یک واقعیت است."

مبارزه برای حق رای زنان ادامه یافت و این تاریخی پر از فراز و نشیب است که امکان بازگویی آن در اینجا نیست. یکی از فرازهای آن ۳۵ سال بعد است؛ هنگامی که حکومت ملی آذربایجان حق رای زنان را به رسمیت شناخت و بعد از سقوط این حکومت رژیم شاه آن را پس گرفت. سپس هنگامی که رژیم شاه تحت فشار آمریکا این حق را به رسمیت شناخت، آیت الله خمینی به مخالفت با آن برخاست. پانزده سال بعد که خمینی بر مسند سلطنت شاه نشست دیگر توانایی محروم کردن زنان را از حق رای نداشت. حق رای که پدیده ای غربی بود به پدیده ای جهانی و ایرانی تبدیل شده بود. در واقع، بعضی از کشورهای شرق در اعطای حق رای زنان از بعضی از کشورهای غرب جلوتر بوده اند. (6)

در حالی که رژیم سلطنتی پهلوی نظامی به غایت مردسالارانه و ضدزن بود، به قدرت رسیدن حرکت اسلامی و برقراری رژیم ولایت فقیه را میتوان عقب گرد تاریخی به شمار آورد. رژیم ولایت فقیه با استفاده از تمام امکانات دولتی به ترور کم سابقه ای علیه زنان ایران دست زد. همه ما با تروریسم مردسالاری آشنا هستیم و لزومی ندارد خشونت و وحشیگری آن را بازگو کنیم.

آنچه مهم است بررسی شود مقابله با تروریسم مردسالارانه ولایت فقیه است. مقاومت زنان وسیع، همه جاتیه و متنوع بوده است. صدها هزار زن به جرماهای مختلف روزانه مورد توهین و ضرب و شتم قرار گرفتند و روانه زندان شدند. علاوه بر این مقاومتها فردی و خود به خودی، زنان در کارخانه ها، در ادارات دولتی، در مدارس، در دانشگاهها و در مطبوعات و در کتاب و فیلم و نقاشی به مقابله با مردسالاری دینی پرداختند. عرصه دیگر مبارزه، تلاش برای رفم وضع موجود از جمله رفم قانونی و حقوقی ولایت فقیه است. در این عرصه هم زنان سکولار، و هم زنان مسلمان تلاش کرده اند. علاوه بر اینها، خارج از عرصه دولت و قانون، در ایران و در خارج، نیروی سکولار و چپ بویژه سازمان های کمونیستی برای سرنگونی مردسالاری اسلامی مبارزه کرده اند. زنان اقلیتهای دینی و قومی و نیز ملیتها به شیوه های متفاوت مقاومت کرده اند.

این مبارزات متنوع در شرایطی صورت میگیرد که فحشا به طور بی سابقه ای رشد کرده است؛ در شرایطی که ترافیک دختران و فروش آنها در شیخ نشین های خلیج فارس] و در مناطقی از کشور صورت میگیرد] در شرایطی که دختران از خانواده فرار میکنند و تهران مانند شهرهای بزرگ آمریکای لاتین مرکز دختران خیابانی شده است؛ در شرایطی که هر سال صدها زن از طریق خودسوزی به زندگی خود خاتمه میدهند.

جنبه دیگری از این مجموعه تضادها رشد عظیم زنان از نظر فرهنگی و سیاسی است. امروز قشر بزرگی از روشنفکران ایرانی را زنان تشکیل میدهند. زنان نویسنده، شاعر، روزنامه نگار، فیلمساز، معلم و استاد و هنرمند بافت اجتماعی و سیاسی قشر روشنفکر ایران را تغییر داده اند. همزمان با تولد این قشر روشنفکر، قشر زنان حرفه ای از هر زمانی وسیع تر شده است. زنان در انواع و اقسام حرفه هایی که زمانی در انحصار مردان بود اشتغال دارند. برای مثال بیشتر از 500 نفر زن به کار انتشار اشتغال دارند. همچنین، زنان بیش از هر زمان وارد نیروی کار غیرماهر شده اند. امروز زنان بخش مهمی از طبقه کارگر ایران را تشکیل میدهند. زنان ایران به نیروی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عظیمی تبدیل شده اند. این رشد، با نظام مردسالاری - اسلامی در تضاد آشکار قرار دارد به طوری که میتوان ادعا کرد زنان نیروی بالقوه سازش ناپذیر و رادیکال ضدتوتوکراسی اسلامی هستند. رژیم اسلامی به هیچ وجه قادر به حل این تضاد نیست.

### دیالکتیک شرایط ذهنی و عینی :

چهارچوب تحلیل من ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی است. من به تحلیل "گفت‌وگو" این و آن نمیپردازم زیرا چنین تحلیلی کمکی به تغییر واقعیت نمیکند و در واقع به حفظ وضع موجود کمک میکند. من از مفاهیمی چون عینیت و ذهنیت، آگاهی و ماده و تولید و باز تولید استفاده میکنم. تاکنون سعی کرده ام بگویم که توتوکراسی اسلامی اکثریت زنان ایران را به مبارزه سیاسی علیه این رژیم و بویژه علیه مردسالاری آن کشانده است. این شرایط عینی زندگی زنان ایران است. در چنین شرایطی، همانطور که اشاره کردم زنان به فرمهای گوناگون به مبارزه علیه مردسالاری اسلامی پرداخته اند.

با وجود وسعت و تنوع مقاومت زنان، به نظر من مشخصه ی مهم وضع کنونی عقب ماندن شرایط ذهنی از شرایط عینی است. به این معنی که مقاومت زنان علیرغم وسعت آن، خود به خودی و پراکنده و عکس العملی است.

چنین مبارزاتی در حالی که میتواند نظام حاکم را تضعیف کند توانایی تغییر بنیادی آن را ندارد. در مواردی که مبارزه آگاهانه است مثلا رفرم نظام حقوقی و قانونی، سیاست رفرمیستی به باز تولید وضع موجود کمک میسازد. مهمترین مشخصه عقب ماندگی شرایط ذهنی، نبودن تشکیلات انقلابی و آگاه زنان است که بتواند مبارزه زنان را سازماندهی بکند. هیچ مبارزه انقلابی بدون آگاهی انقلابی و بدون تنوری انقلابی میسر نیست. امروز مجموعه ای از تئوریهای به ظاهر چپ به صورت مانع تاریخی علیه مبارزه زنان قدامت کرده است. علاوه بر این، ناسیونالیسم و سیاست ناسیونالیستی به شیوه های مختلف علیه جنبش فمینیستی اقدام میکنند و در بهترین حالت مردسالاری بورژوازی را جایگزین مردسالاری اسلامی و سنتی میکنند.

#### مسئله رفرم و رفرمیسم:

پایان دادن به وحشیگری مردسالاری اسلامی در ایران و افغانستان و عربستان سعودی و سایر کشورها تنها با سرنگونی نظام حاکم میسر نیست. برنامه جایگزینی این نظام را هم باید در نظر گرفت. اما اگر دامنه این خشونت از طریق رفرم یا اصلاح محدودتر بشود باید از چنین رفرم هایی پشتیبانی کرد. برای مثال قصاص و سنگسار کردن مجازاتی بی نهایت وحتیانه هستند و اگر از طریق رفرم بتوان به آن خاتمه داد گامی به پیش نهاده ایم. به همین دلیل، پروژه فعالیتهای مانند مهرانگیز کار که هدفش محدود کردن و نهایتا جلوگیری از خشونت مردسالاری دولتی در چهارچوب نظام حاکم است باید پشتیبانی شود. بهترین تلاش مهرانگیز کار مطرح کردن "کنوانسیون رفع کلیه ی فرمهای تبعیض از زنان" (7) بود و تمام امکانات شریعت اسلامی را به کار برد که دولتمردان اسلامی را قانع کند که کنوانسیون رفع تبعیض از زنان را در چهارچوب شرع اسلام بپذیرند و تصویب کنند. این نمونه ای از بهترین تلاشی است که یک فرد میتواند برای رفرم قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی بکند. رژیم اسلامی امروز و در آینده قادر به تصویب بدون قید و شرط این کنوانسیون نیست، اما اگر مجبور شود قدمی در جهت اجرای بعضی از مواد آن بردارد میتواند به سود بعضی از زنان عمل کند. *مارکسیست ها با این نوع رفرمها مخالف نیستند اما همیشه علیه رفرمیسم مبارزه میکنند.*

رفرمیسم یعنی اعتقاد به اینکه میتوان از طریق رفرم نظام موجود را تغییر داد. اعتقاد به اینکه اصلاحات کمی نهایتا به تحول کیفی منجر میشود. اعتقاد به اینکه روزی میرسد که زنان ایران با عقب نشینی های تدریجی رژیم اسلامی و با تغییر قانون، از خشونت مردسالاری اسلامی مصون بشوند. رفرمیسم یک اشتباه معرفتی نیست. رفرمیسم ناشی از کم اطلاعاتی یا ندانم کاری نیست، گرچه همه ی اینها میتوانند مطرح باشند. رفرمیسم یک سیاست است و در واقع سیاستی است که بخشی از جهانیتهای یک طبقه مشخص است. رفرمیسم بخشی از سیاست و جهان بینی طبقه بورژوازی است. در جنبش فمینیستی، سیاست رفرمیستی با فمینیسم لیبرالی عجین است. فمینیسم لیبرالی معتقد است که با رفرم قانونی و با تامین حقوق برابری، زنان به راهی میروند.

فمینیسم لیبرالی قدیمی ترین فرم آگاهی فمینیستی است که در عصر روشنگری پا به عرصه وجود گذاشت. اما در حالی که فمینیسم لیبرالی در قرن 17 و 18 محتوای انقلابی داشت، امروز با تامین برابری قانونی در بعضی کشورهای غرب به پایان پروژه خود رسیده است و با بحران عظیمی روبرو است. ستم بر زنان در غرب همچنان ادامه دارد و برابری قانونی نتوانسته است به خشونت مردسالارانه خاتمه بدهد.

در غرب، که زادگاه فمینیسم است، در سالهای 1960 موج نوینی از مبارزات فمینیستی و مبارزات زنان شروع شد که موفق شد در سالهای 1970 رفرمهای قانونی وسیع تری را به دولتهای سرمایه داری تحمیل کند. امروز که برابری قانونی زن و مرد در قانون اساسی و در میثاق حقوق و در سایر منابع حقوقی درج شده است، خشونت مردسالاری مدرن همچنان ادامه دارد. *در آمریکا هر روز به طور متوسط 10 زن به دست همسر و یا دوست مردشان به قتل میرسند. تبعیض نیز با وجود اینکه تا حدی محدود شده است همچنان ادامه دارد.*

از دیدگاه فمینیسم مارکسیستی، مردسالاری یک نظام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. این نظام مکانیسم تولید و باز تولید خود را دارد. مردسالاری مانند نظام طبقاتی سرمایه داری باید به تولید و باز تولید خود بپردازد. مردسالاری برای تولید ستم مردانه، برای تامین فرودستی زنان، از تمام امکانات اعمال قدرت استفاده میکند. مردها و نظام مردمدارشان از دولت، دین، قانون، زبان، سیاست، فرهنگ، موسیقی، رقص، لباس، هنر، آرشیتکت، تکنولوژی، علم و هر وسیله دیگری برای اعمال قدرت استفاده میکنند. به این ترتیب، مردسالاری تنها یک شیوه تفکر یا یک اشتباه معرفتی یا خیانت و بدظنیتی این مرد و آن مرد نیست. مردسالاری یک نظام یا سیستم است که دارای ابزار اعمال قدرت و تولید و باز تولید خود است. آنچه تولید میکند فرودستی زنان و ستم و تبعیض بر آنها است. اما تولید بدون مکانیسم

باز تولید میسر نیست. همتاطور که مارکس در مورد نظام سرمایه داری گفت مردسالاری "شرایط باز تولید خودش را تولید میکند." باز هم اگر گفته مارکس را به نظام مردسالاری تعمیم بدهیم باید گفت: "هر پروسه اجتماعی تولید، اگر به مثابه یک کلیت متصل به هم دیده شود. .. در جریان دائمی نوسازی بی وقفه خودش در عین حال یک پروسه باز تولید است." (8)

به این معنی نظام مردسالاری هم در عصر پهلوی و هم در دوران ولایت فقیه هر دو فرودستی زنان و فرادستی مردان را تولید کرده اند و دولت و قانون و زبان و همه مخلوقات ذهنی و فکری دیگری به بازتولید این نظام میپردازند. یعنی امروز در حالی که رژیم ولایت فقیه با دستگاه اداری و قضایی و مقننه اش و دستگاه آموزش و پرورش و رسانه های جمعی فرودستی زنان را تولید میکند، خارج از محدوده ی دولت بنیادهای اجتماعی چون زبان فارسی، ادبیات فارسی (همچنین زبان و ادبیات اقلیتهای قومی مانند کردی و آذری)، آداب و رسوم، مراسم عروسی، موسیقی، هنر و سینما به بازتولید این نظام کمک میکنند.

فمینیسم لیبرالی تنها در عرصه قانون و تا حدی در آموزش و پرورش به مقابله با این نظام پدرسالاری برخاسته است. بیشتر قانونگرایان و رفرمیستها پدرسالاری را به مثابه یک نظام دارای دینامیسم تولید و باز تولید نمیبینند. در حالی که فمینیسم لیبرالی در سالهای 1960-1970 به پایان تاریخی خود رسیده بود، مجموعه ای از دیدگاههای تئوریک به کمک آن شتافتند و به آن روح تازه ای دمیدند. در غرب، تئوری سیاست هویت (identity) (Politics) جریانات پسانی از قبیل پسامدرنیسم، پسا ساختگرایی [ساختارگرایی] و نسبیست فرهنگی توانستند آنچه را لیبرالیسم و کولونیالیسم (Colonialism) نتوانسته بود انجام دهد به انجام برسانند.

جریانات پسانی معتقدند که هر ایده جهانشمولی و هر حقوق جهانشمولی مردود است. برای مثال، به عقیده ایشان، خواست جدایی دین و دولت یا حق طلاق یا حق انتخاب لباس و همسر خواستهای فرهنگ غربی هستند و زنان مسلمان لازم نیست و نباید چنین آزادیهایی را به مثابه آزادی یا حقوق جهانشمول تلقی بکنند. زنان مسلمان باید خواستهای خود را در چهارچوبی که دین اسلام تعیین کرده است مطرح کنند و متاثر از مطالبات فمینیستهای غربی نباشند. به همین نحو، هر زنی باید وفادار به عشیره و قبیله و ملت خودش باشد و با معیارهای غربی با مردسالاری خودی / بومی مقابله نکند. (9)

دیدگاه پسانی، دیدگاهی قوم مدارانه (Ethnocentrist) است که مانند دیدگاههای ولایت فقیه زنان ایران را در مقابله با زنان غرب قرار میدهد و آنها را تشویق میکند که تسلیم پدرسالاری اسلامی بشوند. اسلامیون، برای تولید و بازتولید مردسالاری، به فمینیسم حمله میکنند و آن را به خاطر غربی بودن تخطئه میکنند. دیدگاه پسانی، با وجود اینکه سکولار است، به همان نتیجه میرسد و معتقد است که "غرب غرب است و شرق شرق" نقطه حرکت دیدگاههای پسانی احترام به تفاوتهای فرهنگی است. آنها معتقدند که هر دیدگاه جهانشمولی (Universalism) به مطلق گرایی و حتی دیکتاتوری و استبداد منجر میشود.

این استدلال ساده انگارانه است چون مطلق گرایی و دیکتاتوری و استبداد ربطی به عام بودن یا جهانشمول بودن ندارد. برای مثال استبداد مردسالارانه فتوایی در یک دهکده دورافتاده افغانستان، هندوستان یا خوزستان ایران میتواند به مراتب وحشیانه تر از دیکتاتوری مردسالارانه بورژوازی در مگاسیتی (Mega City) لندن و نیویورک و تهران باشد. استدلال پسامدرنی در واقع نوعی آنتی فمینیسم است که در قالب حمایت از تفاوت و تنوع انسانها و فرهنگ ها زنها را تشویق به پذیرفتن مردسالاری خودی و بومی و قومی میکند.

روشن است با وجود اینکه زنان در همه جامعه های معاصر مورد ستم و تبعیض و خشونت قرار میگیرند، دارای درک مشابهی از عوامل ستم، شرایط ستم و چگونگی مقابله با آن نیستند. ستمدیدگی الزاما به آگاهی عمیق راجع به آن منجر نمیشود. درک منشاء و شرایط اعمال ستم احتیاج به مداخله ذهنی دارد یعنی احتیاج به درک تاریخ، درک اقتصاد و سیاست و فلسفه و تئوری دارد. با وجود اینکه فمینیسم به عنوان دانش راهی زنان با نهایت قدرت قدعلم کرده است، بیشتر زنان دنیا به این دانش دسترسی ندارند. حتی در غرب، آنتی فمینیسم در دنیای آکادمیک، در رسانه های جمعی و Popular Culture به اندازه ای قوی است که بیشتر زنان جرأت نمیکند خود را فمینیست بنامند.

زنان ایران برای درک نظام مردسالاری اسلامی و به منظور مبارزه با آن دویست سال دانش فمینیستی غرب و صد سال دانش فمینیستی در شرق را در دسترس دارند. بدون استفاده از این دانش راهی میسر نیست. بعضی از فمینیستهای سکولار به زنان ایران توصیه میکنند که به جای قیام علیه مردسالاری اسلامی تلاش بکنند که مردسالاری اسلامی را زن دوست بکنند. به جای سرنگونی ولایت فقیه، تلاش بکنند که بر مسند اجتهاد بنشینند و نظام استبدادی ولایت فقیه را از مرگ حتمی نجات بدهند. به جای جدایی دین و دولت تلاش بکنند که "قرانت های زن دوستانه از قرآن" به دست بدهند و اسلام را فمینیستی بکنند. (10)

Michel Chossudovsky (1997) *The Globalization of Poverty: Impact of IMF and World Bank Reform*. London: Zed Books.

David McNally (2002) *Another World is Possible: Globalization and Anti-capitalism*. Arbeiter Ring Publishing Winnipeg.

James Petra and Henry Veltmeyer (2001) *Globalization Unmasked: Imperialism in the 21st Century*. Halifax, Nova Scotia: Fernwood Publishing.

Steven Shrybman (1991) *The World Trade Organization: A Citizen's Guide*. Ottawa: The Canadian Centre for Policy Alternatives.

2- نمونه هایی که در اینجا آورده ام تنها قطره ای از اقیانوسی از آمارهای متعدد در این زمینه را نشان میدهد. برای اطلاع بیشتر به سایتهای زیر مراجعه کنید: سازمان ملل، سازمان دیده بان حقوق بشر (Human Rights Watch)، سازمان دیده بان حقوق بشر زنان (Women's Human Rights Watch)، مرکز مطالعات گلوبالیزاسیون (Centre for Research on Globalisation) و مرکز کتادایی برای سیاستهای بدیل (Canadian Center for Policy Alternatives)

3- درباره این تاریخ غنی منابع زیر را ببینید :

5.Afsaneh Najmabadi (1998), "Crafting an educated housewife". In Leila Abu-Lughod (ed) *Remaking Women: Feminism and Modernity in the Middle East*. Princeton, NJ. Princeton University Press, pp. 91-125

Janet Afary (1966) *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism*. Columbia University Press: New York.

4-"Women's rights in Persia: Appeal for the suffrage in the Majliss", *Times*, 22 August, 1991, p.3

5-William Morgan Shuster (1912) *The Strangling of Persia*. Century, New York.

6- به عنوان مثال سرلیتا در سال 1931، ترکیه 1934، برمه 1935، ویتنام 1946 و نیال 1951 به زنان حق رای دادند. در حالی که فرانسه 1944، ایتالیا 1945 و سوئیس 1971 به زنان حق رای را دادند.

7- مهرانگیز کار، رفع تبعیض از زنان: مقایسه کنوانسیون رفع تبعیض از زنان با قوانین داخلی ایران. انتشارات پروین، تهران 1378

8- کارل مارکس، کاپیتال، جلد اول، فصل 26

9- برای بحث بیشتر در این زمینه به منابع زیر مراجعه کنید  
Haideh Moghissi (1999) *Feminism and Islamic Fundamentalism: The Limits of Postmodern Analysis*, London: Zed Books.

Shahrazad Mojab (1998) "Muslim Women and Western, Feminists: The debates on particulars and Universals", *Monthly Review*, December, 50 (7):19-30

Shahrazad Mojab (2002) "Theorizing the Politics of 'Islamic Feminism'", *Feminist Review*, Winter, No 69:124-146

Hammed Shahidian (2002) *Women in Iran: Gender Politics in the Islamic Republic*. Greenwood Press: Westport, Connecticut.

Hammed Shahidian (2002) *Women in Iran: Emerging Voices in the Women's Movement*. Greenwood Press: Westport, Connecticut.

10- نگاه کنید به شهرزاد مجاب "زن بر مسند اجتهاد: نوید زنورانه شدن مردسالاری" آرش، شماره 70، خرداد 1378، ص 48-52

11- اشاره من به دریافت جایزه خانم مهرانگیز کار در تاریخ 9 جولای 2003 از دست لارا بوش (Laura Bush) است. این جایزه از طرف سازمان "اوقاف ملی برای دموکراسی (The National Endowment for Democracy)" ترتیب داده شد. این سازمان در سال 1983 توسط رونالد ریگان، رئیس جمهوری سابق آمریکا، تاسیس شد و وابسته به CIA مرکز جاسوسی آمریکا میباشد. هر سال این سازمان جوایزی به نام دموکراسی به افراد مختلف میدهد. در سال 2002 به چهار زن، از جمله خانم کار، این جایزه تعلق گرفت. در مورد اهداف و تاریخ سازمان "اوقاف ملی برای دموکراسی" به کتاب زیر مراجعه کنید :

William Blum, (2000) *Rogue state: A Geride to the World's Only Superpower*. Monroe, Main: Common Courage Press.

.....

اما این نسخه که مدت 15 تا 20 سال است از طرف فمینیستهای پسمادرن و گفتمانپردازان (discourse analyst) پیچیده میشود به جایی نرسیده و زنان ایران با کینه روزافزون به مبارزه با مردسالاری دینی ادامه میدهند. آن گروه زنانی که علیه مردسالاری قیام میکنند در کنار صدها میلیون زنان غرب و شرق قرار میگیرند که دو قرن است به منظور جدایی دین و دولت مبارزه میکنند. این یک پروسه جهانی مبارزه علیه استبداد است. این جهانی شدن مبارزه فمینیسم علیه مردسالاری است.

امروز زنان ایران میتوانند دریابند که مردسالاری نظامی جهانی است که هم مولفه های عام دارد و هم خاص. خشونت مردانه یکی از شیوه های عام اعمال قدرت مردانه است که به فرمهای خاص ظاهر میشود. اگر مردسالاری نظامی جهانی است، فمینیسم هم دانش جهانی و عام مبارزه علیه مردسالاری است. اگر مردسالاران و اتیکان و ایران و عربستان سعودی علیه زنان دنیا متحد میشوند، زنان دنیا هم باید علیه جبهه مردسالار قیام کنند. اگر فمینیسم دانش جهانی مبارزه علیه مردسالاری است، آنتی فمینیسم نیز حربه جهانی مردسالاران دنیا است. آنتی فمینیسم هم در غرب است و هم در شرق - مرزها براساس جغرافیا و قیمت و دین و ملیت کشیده نشده اند. مرزبندی براساس اصول سیاسی و مطالبات سیاسی صورت میگیرد.

مدت دو سال است که سران کنونی ابرقدرت امپریالیستی آمریکا پروژه ی سلطه بلامنازع خود بر دنیا را اجرا میکنند. این پروژه که تاکنون کشتار و ویرانی بسیاری در افغانستان، فلسطین، آمریکا لاتین و عراق به راه انداخته است ایران را نیز دربرمیگیرد. مردم ایران از رژیم ولایت فقیه به ستوه آمده اند و منتظر نابودی آن هستند. در این میان، ناسیونالیست های ایران که سرنگونی رژیم اسلامی را در توان مردم ایران نمیبینند، چشم امید به آمریکا دوخته اند. آمریکا، اقتصاد و فرهنگ و سیاست و مردسالاری مدرن آن، الگویی برای رفرمیست های سکولار ایران است: آنها با اتکاء به آمریکا آرزو میکنند که آخوندها را از مسند قدرت بردارند و خود بر جای آنها بنشینند. این به معنی کنار گذاشتن مردسالاری دینی و سرکار آوردن مردسالاری سکولار است.

مردم ایران دو انقلاب مهم بورژوا -دمکراتیک قرن بیستم را به راه انداختند و در آغاز قرن جدید توانایی آن را دارند که نظام ولایت فقیه، مردسالاری اسلامی و نیز نظام سرمایه داری را برچینند. اما بورژوازی ایران در طول قرن بیستم ثابت کرد که توانایی برقراری دموکراسی بورژوازی و تداوم آن را ندارد. در آغاز قرن جدید که نیروهای اجتماعی جدید یعنی طبقه کارگر و زنان وارد عرصه تاریخ شده اند، تمام شرایط عینی برای مبارزه علیه دنیا کهن - استبداد فقهاتی و استبداد سلطنتی و دیکتاتوری سرمایه داری - فراهم است. آنچه فراهم نیست شرایط ذهنی است و تک تک ما مسئول این عقب ماندگی هستیم. منظور من، به عنوان مثال، این است که زن فعال ایرانی به جای گرفتن جایزه از دست بانوی اول کاخ سفید میتواند به جنبش فمینیستی آمریکا بپیوندد و از دار و دسته زن ستیز و نژادپرست بوش روی برگرداند. (11)

سرمایه داری - مردسالاری تمام امکانات تولید و بازتولید خود در سطح جهان را به کار گرفته است. این جهانی کردن استثمار اقتصادی، دیکتاتوری سیاسی و مردسالاری مدرن را برای مردم دنیا تامین میکند. در عرض بیست سال گذشته، جهانی شدن سرمایه تقسیم نابرابر ثروت را بین ملتها، منطقه ها و قاره ها افزایش داده است. جنگ و لشکرکشی و کشتار و جنوساید راه انداخته است و سلطه امپریالیسم آمریکا را بر سرتاسر دنیا گسترش داده است. جهانی شدن، شوونیسم ملی و ملی گرایی و بنیادگرایی دینی و نژادپرستی و نئوفاشیسم را تقویت کرده است. من مانند میلیونها انسان دیگر آرزوی جهانی کردن دیگری را در سر دارم. جهانی فارغ از استثمار سرمایه یعنی جهانی که در آن هیچ انسانی استثمار نشود. جهانی فارغ از ستم مردسالاری یعنی جهانی که برابری مرد و زن تامین بشود. جهانی بدون مرز، جهانی بدون گرسنگی، این خواب و خیال نیست. میلیونها انسان درگذشته و حال جرات کرده اند که به خاطر ایجاد چنین جهانی مبارزه کنند. کارل مارکس صد و پنجاه سال پیش گفت: "کارگران ملتی از آن خود ندارند. ما نمیتوانیم از آنها چیزی را بگیریم که ندارند." ویرجینیا ولف (Virginia Woolf) اندکی قبل از شروع جنگ جهانی دوم نوشت: «کشور ما» . . . در طول تاریخ با من به مثابه یک برده رفتار کرده است. من را از تعلیم و تربیت یا از مایملک خود محروم کرده است. در واقع، به عنوان یک زن من هیچ کشوری نمیخواهم. به عنوان یک زن هیچ کشوری ندارم. به عنوان یک زن، کشور من سرتاسر دنیا است».

چنین است آرزو و خواست کمونیست ها و فمینیست ها. آنچه امروز جهانی شدن مینماید، جهانی شدن استثمار و فقر و بندگی است. آنچه من و میلیونها انسان دیگر میخواهیم انترناسیونالیسم است. یعنی جهانی شدن رفاه، عدالت، صلح، و برابری و آزادی. انترناسیونالیسم یعنی از بین بردن مرزهای طبقاتی، ملی، جنسیتی، قومی و دینی که مردم دنیا را تکه پاره کرده و به بندگی کشیده است. در مقابل جهانی شدن سرمایه، باید پرچم انترناسیونالیسم را برافراشت.

یادداشت ها :

1- در این باره مطالب گوناگون و زیادی وجود دارد. به عنوان مثال به منابع زیر مراجعه کنید :

## \* دیدگاه \*

### چه زمانی "شرایط ویژه" نیست؟

فواد شمس

آیا شرایط ویژه است؟ آیا شرایط جنگی ویژه است؟ مرز بین شرایط ویژه و شرایط عادی دقیقا کجاست؟ چه زمانی باید شرایط عادی باشد که ما خواست های عادی و معمولی مان را هم چون یک انسان واقعی مطرح کنیم؟ از زمانی که خود را شناخته ایم همواره شرایط را ویژه جلوه داده اند. به بهانه ی این شرایط ویژه بوده است که ما را می خواستند راضی کنند که از تمام خواست هایمان بگذریم.

از فردای قیام بهمن ۵۷ بود که "دولت" مداران "موقت" در همراهی کامل با "حاکمان دامن اصلی" به بهانه ی شرایط ویژه از کارگران می خواستند که حقوق ابتدایی و انسانی شان را نگیرند. زنان را سرکوب کردند مردم ترکمن صحرا، تبریز، خوزستان و کردستان را به خاک و خون کشیدند. در ادامه باز هم شرایط ویژه بود. دانشگاه ها را نیز تعطیل کردند روزنامه ها را بستند. باز هم جنگ شد. شرایط گویا ویژه تر نیز شد. در خرداد ۶۰ دیگر هر آن چه از "بهار آزادی" مانده بود را به زمستان سیاه سرکوب تبدیل کردند.

شرایط باز هم ویژه بود. جنگ بود. گرسنگی بود. خیابان ها رنگ خاکستری داشت و.... این شرایط ویژه پایانی نداشت.

این بار گویا زندان ها شرایط اش عادی بود. در سال ۶۷ باید تابستان گرم و خونینی پیش می آمد تا شرایط آن جا را هم ویژه کنند.

جنگ تمام شد. خیلی ها مردند. خیلی ها را نیز کشتند. اما باز هم گویا شرایط هنوز قرار نبود عادی شود. هنوز زنان در همان لباس های ویژه شان در خیابان ها باید می آمدند و از حقوق شان به صورت ویژه ای محروم می بودند.. کارگران هنوز مزدشان به صورت ویژه ای پرداخت می شد و به صورت ویژه ای از حق اعتصاب و تشکل ( به جرات می توان گفت هزاران حق دیگر) و ... محروم بودند. روشنفکران در شرایط ویژه ای کشته می شدند. دانشگاه ها در شرایط ویژه ای هر روز مورد هجوم قرار می گرفتند. روزنامه ها تنها ستون های ویژه شان، آن هم از نوع کیهانی خواننده داشت!

آری تمام این شرایط برای آن ویژه بود که سرداران سازندگی باید در شرایطی ویژه به سازندگی شان ادامه می دادند. در این میان شرایط گویا ویژه تر هم شد. در اواخر سال ۷۵ بود که سید خندان از آسمان بر زمین نازل شد تا همه را از این شرایط ویژه نجات دهد. "همان گونه که این بار هم می خواهد لطف کند ما را نجات دهد".

دوم خرداد در این شرایط ویژه متولد شد. قرار بود دیگر مثل انسان ها زندگی کنیم. یک زندگی عادی! اما باز هم شرایط ویژه بود. قتل های زنجیره ای اتفاق افتاد. به خاطر شرایط حساس و ویژه ی کشور باید ناپدید می گرفتیم که سر منشاء اصلی این قتل ها چه کسانی اند. این را سید خندان با حالتی بغض آلود به ما توصیه کرد. اما باز هم شرایط ویژه ادامه داشت ۱۸ تیر ۷۸ شد. در یک وضعیت ویژه خوابگاه دانشگاه ها تبدیل به میدان جنگی شد. آری نه چتر باز امریکایی در کار بود نه تانک های مرکاوا! کوی دانشگاه را همین خودی ها تبدیل به میدان جنگ کردند. اما باز هم باید صبر بکنیم. شرایط کشور ویژه است. باید جواب شان را "فقط" پای صندوق های رای بدهیم. این را به ما توصیه کردند. خیلی ها رفتند و جواب شان را پای صندوق رای دادند. اما باز هم شرایط ویژه ادامه داشت حکم های ویژه ی حکومتی می آمد. روزنامه ها را بستند. دانشگاه ها را جارو کردند. زنان هم چنان لباس های ویژه می پوشند و از حقوق شان به صورت ویژه ای محروم هستند. کارگران همان مزد های بسیار ویژه شان را می گیرند. کارگران به صورت ویژه ای باید روز اول ماه می روز جهانی کارگر را گرامی بدارند. در این شرایط ویژه بود که محمود صالحی را به جرم یک مراسم کارگری به صورت ویژه دست گیر می کنند و حکم زندان به او می دهند. آری در زمانی که آقای خاتمی راحت و عادی حکومت می کردند محمود صالحی به جرم برگزار کردن اول ماه می محکوم شد.

این شرایط ویژه ادامه داشت. اما همان آقایان سکوت کرده بودند و بر روی صندلی های قدرت بسیار عادی داشتند زندگی می کردند. تا زمانی که ناگهان در نزدیک یک انتخابات دیگر یادشان آمد که باز هم شرایط ویژه است. صدای پای فاشیسم را شنیدند. انگار نه انگار که سال هاست که پوتین های فاشیسم بر روی گرفته های ما، له مان کرده است. باز هم همه شهر پر شد از یک ناجی آسمانی دیگر! ناجی ای که سردار بود! سردار سازندگی! اما این بار انگار مردم برای شان همه چیز عادی بود. شرایط ویژه معنا نمی داد. پس.....

آری باز هم شرایط ویژه شده است. سید خندان شان بار دیگر دوره افتاده است. از این شهر به آن شهر. خودشان هم عاقل تر شده اند و ویژه بودن شرایط را از چند ماه قبل فریاد می زنند.

اما این بار دیگر فکر کنم این شرایط ویژه ۳ دهه ای برای ما تبدیل به یک "امر عادی" شده است. شرایط برای من همیشه ویژه بوده است. تا زمانی که "کارگران مبارز، زنان مبارز، دانشجویان مبارز و هر انسان دیگری که برای حق اش مبارزه کرده" در زندان هستند، تا زمانی که کارگران از ابتدایی ترین حقوق بدیهی انسانی شان، از حق داشتن تشکل، از حق اعتصاب کردن، از حق امنیت شغلی، از حق بالا تر رفتن مزد شان و خیلی چیز های دیگر محرومند شرایط ویژه است.

تا زمانی که زنان از تمامی حقوق انسانی شان محرومند و نیمه انسان حساب می شوند، تا زمانی که در خیابان ها به جرم چند سانتیمتر پارچه کمتر و بیشتر درون گشت های "ویژه" انداخته می شوند. شرایط ویژه است.

تازمانی که مردم کردستان، آذربایجان، خوزستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و هر کجای دیگر این جامعه تنها به جرم زبان و لباس و .... مورد ستم قرار می گیرند، شرایط ویژه است.

تا زمانی که دانشگاه ها را تبدیل به پادگان و راه از دانشگاه تا اوین را کوتاه کرده اند شرایط ویژه است.

واقعا من معنای درست شرایط عادی را نمی فهمم! از زمانی که خودم را یافته ام در این نوع شرایط زندگی کرده ام. پس برای من "ویژه" همان "عادی" است. من می خواهم در همین شرایط عادی برای یک زندگی انسانی تر و بهتر مبارزه کنم. نیازی هم نیست برای همراه کردن دیگران در این مبارزه هر روز فریاد بزنم: شرایط ویژه است، بشتابید! مبارزه جزئی از زندگی ماست در این وضعیت مبارزه خود زندگی است و زندگی، مبارزه!

لطفا این آقایان که از همان ابتدا تا همین ۲ تا ۳ سال قبل تمام نهاد های قدرت در دست شان بوده است برای من توضیح دهند که کدام بخش از دوران حاکمیت شان کارگران، زنان، دانشجویان و تمام انسان های این جامعه در شرایطی زندگی کرده اند متفاوت از شرایط کنونی که آن شرایط برای ما عادی بوده باشد و این شرایط ویژه؟

من شرایط ویژه را درک نمی کنم. تنها زمانی درک می کنم که از منظر سید خندان و شیخ اصلاحات و سردار سازندگی و تمام ناچیان آسمانی مان به داستان نگاه کنم. آری برای آنان باید شرایط ویژه باشد. چون گویا مجراهای "عادی" رسیدن به قدرت و ثروت و.... برای شان دست نیافتنی است. گویا نگرانند که صندلی های کمتری در مجلس به دست آورند. این شرایط باید هم برای شان ویژه باشد اما آیا برای انسان های دیگر جامعه نیز ویژه است؟

اما در مورد مسئله جنگ! در این جا تنها به یک نکته اشاره می کنم که صد در صد به آن مطمئن هستم. شرایط جنگی را نه بوش دیوانه به وجود می آورد نه احمدی نژاد دیوانه! این مناسبات دیوانه وار نظم سرمایه داری است که به وجود آورنده ی بوش و احمدی نژاد است. دیوانگان بر ما حکومت نمی کنند مگر آن که خود ما هم دیوانه باشیم. برای برون رفت از شرایط جنگی نیز نه به خاتمی و رفسنجانی و کروی و هر کس دیگری می توان امید بست نه به دموکرات های امریکا و هیلاری کلینتون و غیره! اگر واقعا می خواهیم یک صلح پایدار و واقعی و انسانی داشته باشیم باید ریشه ی این شرایط جنگی را بخشکانیم. حاکمان از مریخ و تیمارستان نیامده اند. حاکمان از دل همین مناسبات موجود بیرون آمده اند. برای تغییر این وضعیت نیز نمی توانیم حاکمانی را از بهشت و عاقل بیاوریم. باید مناسبات را عوض کنیم.

در آخر! آقای خاتمی! ما آدم بشو نیستیم، ما از سالن می توانید بیرون کنید! اشاره به فحاشی خاتمی در ۱۶ آذر ۸۳ به دانشجویان معترض). آقای کروی تمام توطئه های جهان کار ماست. از تخریب حسینه در اویش بگیر تا زلزله ی بم و سیل های پی در پی بنگلادش! به آقایان نامه بنویس که ما را اعدام کنند! آقای قوچانی ما یک مشت سوسول هستیم به گشت های ارشاد بگو ما را دستگیر کنند! آقایان هر کاری که دوست دارید بکنید در سرکوب ما می توانید با صادق ترین اصول گرایان نیز متحد شوید! اما لطفن کمی شرافت نشان داده و صریحا بگویید مسئله تان کسب قدرت به هر نحو ممکن است، نه پایان دادن به شرایط ویژه!

سر مقاله سلام دمکرات  
شنبه 24 نوامبر 2007